

# ۲

## پیرامون خدا و عقل

در این بخش دو موضوع از موضوع‌های مهم فلسفه که از ابتدای رشد تفکر فلسفی مورد توجه فیلسوفان بود، مورد بحث قرار گرفته است:

موضوع اول، که با عنوان «خدا در فلسفه» در دو درس طراحی شده، از یک جهت مربوط به یکی از فلسفه‌های مضاف، یعنی «فلسفه دین» است؛ زیرا که به مهم‌ترین موضوع همه ادیان، یعنی خدا می‌پردازد. از جهت دیگر، این موضوع مربوط به «وجودشناسی» است؛ زیرا یک بحث مهم در وجودشناسی، شناخت علة العلل و علت نخستین و مبدأ هستی و وجود، یعنی واجب‌الوجود بالذات است که مقدمات آن در درس‌های قبل توضیح داده شده است. موضوع دوم نیز از یک جهت مربوط به «انسان‌شناسی فلسفی» است و از جهت دیگر مربوط به معرفت‌شناسی است که می‌خواهد حدود معرفت بشری را روشن سازد و برخی مباحث مربوط به آن در سال قبل بیان گردید.

## خدا در فلسفه (۱)

در درس‌های «جهان ممکنات» و «جهان علی و معلولی» به این نقطه رسیدیم که موجودات ممکن و معلول وجودشان از خودشان نیست و نیازمند به علت هستند؛ اکنون جای آن دارد که به دیدگاه برخی فیلسوفان دربارهٔ خدا نیز نظری بیفکنیم و تا آنجا که مقدور و ممکن است، ارتباط دیدگاه هر فیلسوف در این موضوع را با سایر دیدگاه‌های وی به دست آوریم.



## بیشتر بدانیم

در کتاب شعر زرتشت‌نامه آمده است که بهمن از جانب خدا یا نورالانوار به زرتشت نازل می‌شد و بر او تجلی می‌کرد. روایت تجلی بهمن بر زرتشت چنین است:

بیامد به زرتشت پاکیزه‌رای  
همان روز، بهمن، به امر خدای  
درخشنده از نور مانند هور  
بپوشیده یک دست جامه ز نور  
به زرتشت گفتا که برگوی نام  
چه جویی ز دنیا چه داری تو کام؟  
بدو گفت زرتشت: کای نیک‌رای  
نجویم همی جز رضای خدای  
مرادم همه سوی فرمان اوست  
از این رو که هر دو جهان زان اوست  
به جز راستی می‌نجوید دلم  
به گرد کزی می‌نپوید دلم  
اگر امر یزدان به‌جای آورم  
همه کام دل زیر پای آورم<sup>۱</sup>

گزارش‌های تاریخی و کتاب‌های آسمانی بیانگر آن هستند که اندیشه دربارهٔ خدا یک اندیشهٔ دیرین در تمام جوامع بشری بوده است. حکیمان و فرزندانگام جوامع در همراهی با پیام‌آوران الهی تلاش می‌کردند دریافتی درست و به دور از جهل و خرافات از خداوند به مردم عرضه کنند.<sup>۱</sup>

## برای مطالعه

نمونه‌ای از تلاش این حکیمان و فرزندانگام را می‌توانیم در گزارش‌های تاریخی و داستان‌های اسطوره‌ای که از ایرانیان قدیم که پیش از حکومت مادها و هخامنشیان می‌زیستند، مشاهده کنیم. با اشاره‌هایی که سهروردی فیلسوف بزرگ اسلامی به دورهٔ قدیم ایران دارد و نیز از داستان‌سرایی فردوسی در شاهنامه روشن می‌شود که در ایران قدیم حکیمان و فرزندانگانی می‌زیسته‌اند که اندیشه‌های درخور ستایشی دربارهٔ خدا و مبدأ هستی داشته‌اند. آنان خدا را نور هستی می‌دانستند که با پرتو و اشراق خود پدیده‌ها را ظاهر می‌سازد و خلق می‌کند. آنان اولین پرتو و مخلوق خدا را «بهمن» می‌نامیدند و معتقد بودند که وی وجودی مجرد و غیرمادی دارد.<sup>۲</sup>

در این درس و درس بعد نظر فیلسوفان بزرگ و مشهوری را که تاکنون با برخی از نظرات آنها آشنا شده‌ایم، دربارهٔ خدا و مبدأ هستی بررسی می‌کنیم.

## دورهٔ یونان باستان

فیلسوفان بزرگ یونان، از جمله سقراط و افلاطون و ارسطو، در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که مردم آن به خدایان متعدد اعتقاد داشتند و هر کدام را مبدأ و منشأ یک حقیقت در جهان می‌شمردند؛ مثلاً از نظر آنان «زئوس» خدای آسمان و باران، «آپولون» خدای خورشید و هنر و موسیقی و «آرتمیس» خدای عفت و خویشتن‌داری بود. اعتقاد به این خدایان که تعدادشان به ده‌ها مورد می‌رسید، چنان محکم و ریشه‌دار بود که انکار آنها، طرداز جامعهٔ یونان و گاه از دست‌دادن

۱. حکمت خسروانی، هاشم رضی، ص ۱۳۶.

۱. آشنایی با ادیان بزرگ، حسین توفیقی، انتشارات سمت.

۲. حکمت خسروانی، هاشم رضی، صص ۹۸ و ۹۹.

جان را به دنبال داشت. حاکمان و بزرگان جامعه یونان اجازه نمی‌دادند که کسی با اندیشه شرک‌آلودشان مخالفت کند و به خدایان توهین نماید. اتهام اصلی سقراط نیز همین بود که «او خدایانی را که همه به آنها معتقدند، انکار می‌کند و از خدایی جدید سخن می‌گوید.»<sup>۱</sup>

افلاطون در یک چنین فضایی، تصمیم گرفت با دقتی فلسفی و استدلالی درباره خدا صحبت کند و به تدریج پندارها را اصلاح نماید. از همین رو، یکی از افلاطون‌شناسان مشهور اروپایی به نام «تیلور» می‌گوید: «افلاطون ابداع‌کننده خداشناسی فلسفی است.»<sup>۲</sup>

وی همچنین می‌گوید: «از نظر افلاطون، کار خداوند هدف‌دار است. به عبارت بهتر، خدا نزد افلاطون یک خدای معین با ویژگی‌های روشن است و این، با چند خدایی یونان تفاوت دارد؛ زیرا در چندخدایی، خلقت آگاهانه معنا ندارد و چندخدایی شکل دیگری از همان کفر و بی‌خدایی است که افلاطون از آن یاد کرده است.»<sup>۳</sup>

مقصود تیلور آن است که چند خدایی یا همان شرک نمی‌تواند نظم حکیمانانه جهان را تبیین کند، به خصوص که چندخدایی‌ها عقیده داشتند که میان خدایان اختلاف و جنگ هم رخ می‌دهد و هر کدام از آنها می‌خواهد بر دیگران چیره شود. لذا این اعتقاد، تفاوتی با بی‌خدایی ندارد.

افلاطون خداوند را چنین توصیف می‌کند: «در سوی دیگر، نوعی از هستی وجود دارد که پیوسته ثابت است؛ نه می‌زاید و نه از میان می‌رود و نه چیز دیگری را به خود راه می‌دهد و نه خود در چیزی دیگری فرو می‌شود. او نه دیدنی است و نه از طریق حواس دریافتنی است. فقط با تفکر و تعقل می‌توان به او دست یافت و از او بهره‌مند شد.»<sup>۴</sup>

### افلاطون، در مواردی از خداوند با عنوان «مثال خیر» یاد می‌کند و توضیح

۱. بیان ملتوس در دادگاه که به نمایندگی از شاکیان سخن می‌گفت. سقراط تلاش می‌کرد اندیشه اتنی‌ها را درباره خدا اصلاح کند؛ به گونه‌ای که آنان متوجه حقیقتی برتر در هستی شوند که اداره‌کننده اصلی جهان است.

۲. A. E Taylor, Plato, The man and his work, 1965, P. 492-3

۳. Ibid

۴. رساله تیمائوس، فقرة ۵۲. او همچنین می‌گوید: «برای ما معیار هر چیزی خداست. نه آن طور که برخی می‌گویند، این یا آن فرد؛ بنابراین هر که بخواهد محبوب خدا شود، باید با همه نیرو بکوشد تا در حد امکان شبیه او شود. بنابراین، از میان ما تنها کسی محبوب خداست که خویشتن‌دار (عقیف) باشد و از دایره اعتدال با بیرون نگذارد؛ زیرا چنین کسی شبیه خداست (قوانین، کتاب چهارم، فقرة ۷۱۶). ترجمه محمدحسن لطفی، صص ۱۳۹ و ۱۴۰). برای مطالعه بیشتر به مقاله «فلسفه افلاطون مادر همه فلسفه‌های الهی است» به قلم حسین غفاری در مجله «فلسفه» شماره پاییز و زمستان ۱۳۸۱ از دانشگاه تهران مراجعه کنید.

سبزه‌نامه وجوددارد که افلاطون‌شناسان آنها را منسوب به افلاطون می‌دانند. محتوای نامه سبزه‌نامه نشان می‌دهد که چه فضای سخت و تعصب‌آلودی بر یونان حاکم بوده است. افلاطون در این نامه می‌گوید: «اما درباره اینکه کدام یک از نامه‌های قبلی من دیدگاه اصلی خودم را دارد و کدام نه، گمان می‌کنم علامتی را که باهم قرار گذاشته بودیم، به یاد داشته باشی. در آغاز هر نامه اصلی و جدی کلمه «خدا» را می‌نویسم و در آغاز نامه‌های دیگر، کلمه «خدایان» را.»

این نامه حتی اگر از افلاطون هم نباشد، گویای فضای شرک‌آلود آن روزگار است.<sup>۱</sup>

۱. مجموعه آثار افلاطون، جلد ۴، ص ۲۰۱۹.

می‌دهد که همه چیز در پرتو آن دارای حقیقت می‌شوند و همان طور که روشنایی شبیه خورشید است، اما خود خورشید نیست، حقایق نیز شبیه به «مثال خیر» هستند، نه خود آن.<sup>۱</sup>

وی گاهی نیز از خدا به عنوان «خالق» و آفریننده این عالم یاد می‌کند تا به انسان‌ها یادآوری نماید که: «یگانه سخنی که درباره نظم جهان و گردش آفتاب و ماه و ستارگان می‌توان گفت این است که کل جهان در زیر فرمان عقل قرار دارد.»<sup>۲</sup>

عبارت افلاطون، بیان اولیه‌ای از «برهان نظم» برای اثبات وجود خداست. این عبارت را به صورت یک برهان درآورید.

مقدمه<sup>۱</sup>:  
مقدمه<sup>۲</sup>:  
نتیجه:

ارسطو که از قدرت استدلال و منطق قوی برخوردار بود، تلاش کرد برهان‌هایی بر وجود خدا و مبدأ نخستین جهان ارائه کند. این استدلال‌ها، گرچه قدم‌های اولیه بوده‌اند، از استحکام خاصی برخوردارند و زمینه قدم‌های بعد را فراهم می‌کنند. ارسطو در یکی از نوشته‌های خود می‌گوید:

«به‌طور کلی، هر جا که یک خوب‌تر و بهتر وجود دارد، خوب‌ترین و بهترین نیز هست. حال، در میان موجودات برخی خوب‌تر و بهتر از برخی دیگرند. پس، حقیقتی هم که خوب‌ترین و بهترین است وجود دارد که از همه برتر است و این، همان واقعیت الهی است.»<sup>۳</sup>

۱. تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، جلد ۱، ص ۲۰۶.

۲. مجموعه آثار افلاطون، رساله فیلبوس. این سخن افلاطون بیان اولیه و ساده‌ای از برهان نظم است که فلاسفه از آن استفاده کرده‌اند. افلاطون شناسان بزرگ، از جمله تیلور که در اینجا از وی نام برده شد، معتقدند که «مثال خیر» و «خالق» (دمیورژ) هر دو، نام‌های دیگر خداوند است. «دمیورژ، خدا در مرتبه الوهیت و متصف به صفات فعل است، اما مثال خیر، فقط اشاره به ذات خداوند دارد.» آنان همچنین معتقدند که اگر گاهی افلاطون از خدایان نام می‌برد، به معنای اعتقاد وی به چندخدایی نیست، بلکه برای ارتباط برقرار کردن با جامعه آن است که به شدت مشرک‌اند و استاد وی سقراط را هم به همین جهت به قتل رساندند. همچنین او تلاش می‌کند خداوند (مثال خیر) را در جایگاهی قرار دهد که هیچ موجود دیگری نمی‌تواند به آن جایگاه برسد (تفصیل این مختصر در مقاله «فلسفه افلاطون ما در تمام فلسفه‌های الهی» آمده است).

۳. یگر، مورخ برجسته فلسفه یونان می‌گوید: «استدلال واقعی بر وجود خدا، نخستین بار در آثار اولیه ارسطو یافت می‌شود. او در کتاب سوم خود با یک استدلال و قیاس، «برترین و والاترین موجود» را اثبات می‌کند و به این ترتیب، به موضوع شکلی روشن و گویا می‌بخشد؛ به طوری که در طول قرون بعد، پیوسته متفکران مشتاق را به سمت تلاش‌هایی تازه به این سو وامی‌دارد» (مراجعه کنید به مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست» از حسین غفاری در مجله فلسفه دانشگاه تهران، شماره بهار و تابستان ۱۳۸۲).

۴. قطعه ۱۶ از کتاب «درباره مابعدالطبیعه» (برگرفته از مقاله «ارسطو، فیلسوف الهی یا پوزیتیویست») و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، ص ۳۶۳.

او همچنین در جای دیگری از کتاب خود می‌گوید:

«نمی‌شود که یک نظم و انتظام بر جهان حاکم باشد، بدون اینکه موجودی جاویدان و برتر از ماده در کار نباشد.»<sup>۱</sup>

### تبیین

برهان «خوب‌ترین و بهترین موجود» ارسطو را در شکل دو مقدمه و یک نتیجه تکمیل کنید.

مقدمه ۱: .....

مقدمه ۲: هر جا که یک خوب‌تر و بهتر هست، خوب‌ترین و بهترین نیز هست.

نتیجه: پس .....



برهان مشهور ارسطو بر اثبات وجود خدا، برهان حرکت نام دارد. او معتقد است که وجود حرکت در عالم نیازمند یک محرّکی است که خود آن محرّک، حرکت نداشته باشد، زیرا اگر آن نیز حرکت داشته باشد، نیازمند یک محرّک دیگر است و آن محرّک دوم نیز به همین ترتیب نیازمند محرّک است و سلسله محرّک‌ها تا بی‌نهایت جلو خواهد رفت و چنین تسلسلی عقلاً محال است.<sup>۲</sup>

### بیشتر بدانیم

### اندیشه

ارسطو در توصیفاتى که از خدا و مبدأ نخستین جهان می‌کند، از عباراتی چون شریف‌ترین موجود، خیر و جمال و زیبایی، ضرورتاً موجود، محرّک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییرناپذیر و دارای عالی‌ترین اندیشه استفاده می‌کند.<sup>۳</sup> این عبارات گویای آن است که وی علاوه بر قبول موجودات غیرمادی، در میان آنها یک موجود را برتر می‌داند و او را مبدأ همه امور تلقی می‌کند و بدین ترتیب، قدمی بزرگ در راه خداشناسی فلسفی برمی‌دارد.

ارسطو بدان دلیل که در بخش مابعدالطبیعه خدا را اثبات می‌کند، ترجیح می‌دهد که بخش مابعدالطبیعی و فلسفی خود را «الهیات» یا علم خداشناسی بنامد. وی پس از توضیحاتی در این باره می‌گوید: «سه‌گونه دانش نظری وجود دارد: طبیعی، ریاضی و الهی (Theologies)». سپس می‌گوید: «این آخرین دانش، بهترین علم است؛ زیرا درباره ارجمندترین موجودات است» (مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، فصل هفتم، ص ۲۶۴).

بعدها، ابن سینا نیز بخش فلسفی کتاب شفاى خود را به همین دلیل «الهیات» نامید.

۱. مابعدالطبیعه، کتاب یازدهم، ص ۳۴۸.

۲. مابعدالطبیعه، ارسطو، دلنا و فیزیک، تا، ۶، ۲۰۸ ب ۱۰ و تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۱، صص ۳۵۷ تا ۳۶۰.

۳. مابعدالطبیعه، فصل‌های ششم تا دهم.

دربارهٔ عبارت‌هایی که زیر آنها خط کشیده شده است، بیندیشید و مقصود ارسطو را از آنها توضیح دهید.

## دورهٔ جدید اروپا

با شکل‌گیری دورهٔ جدید اروپا از قرن‌های چهاردهم و پانزدهم و پیدایش دو جریان عقل‌گرا و حس‌گرا / تجربه‌گرا در فلسفه، دربارهٔ خدا نیز دیدگاه‌های مختلفی ظهور کرد که به گونه‌ای ریشه در این دو جریان داشتند. از این‌رو، دیدگاه برخی از فیلسوفان این دو جریان دربارهٔ خدا را بررسی می‌کنیم. دکارت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هفدهم، در یکی از استدلال‌های خود می‌گوید: من از حقیقتی نامتناهی و علیم و قدیر که خود من و هر چیز دیگری به وسیلهٔ او خلق شده‌ایم، تصوری دارم. این تصور نمی‌تواند از خودم باشد؛ زیرا من موجودی متناهی‌ام. پس، این تصور از من و هر موجود متناهی دیگری نیست بلکه از یک وجود نامتناهی است؛ اوست که می‌تواند چنین ادراکی را به من بدهد.<sup>۱</sup>

## استدلال

بیان دکارت در اثبات وجود خدا را در قالب یک استدلال بیان کنید.

مقدمهٔ ۱: .....

مقدمهٔ ۲: .....

نتیجه: .....

دیوید هیوم، فیلسوف حس‌گرا و تجربه‌گرای قرن هجدهم که قبلاً از او یاد کرده‌ایم، ادعا می‌کند دلایل دکارت و سایر فیلسوفان همگی قابل‌نقدند. از نظر وی، دلایلی که صرفاً متکی بر عقل باشند مردودند؛ زیرا عقل اساساً ادراک مستقل از حس و تجربه ندارد. او می‌گوید مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است که از تجربه گرفته شده اما این برهان نیز توانایی اثبات یک وجود ازلی و ابدی و نامتناهی را ندارد. این برهان فقط می‌تواند ثابت کند که یک ناظم و مدبّر این جهان را اداره می‌کند. اما ثابت نمی‌کند که این ناظم خالق همان خداوندی است که نیازمند به علت نیست و واجب‌الوجود است.<sup>۲</sup>

۱. تأملات در فلسفهٔ اولی، ۳، کلیات، ۴۵، ۷ و ۴۷.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۵، ص ۳۳۳.

۱ این نظر دیوید هیوم را با دیدگاه وی در معرفت‌شناسی تطبیق دهید و ببینید که آن دیدگاه چه تأثیری بر نظر وی دربارهٔ خدا گذاشته است؟

.....

.....

۲ آیا واقعاً این سخن هیوم که «مهم‌ترین برهان فیلسوفان الهی، برهان نظم است» درست است؟

.....

.....

دیگر فیلسوفان تجربه‌گرا که عموماً به خدا اعتقاد داشتند، برهان نظم را معتبر می‌دانستند و از این برهان در اثبات وجود خدا استفاده می‌کردند.

کانت، فیلسوف عقل‌گرای قرن هجدهم آلمان، راهی متفاوت با دکارت و دیگر فیلسوفان عقل‌گرای پیشین برای پذیرش خدا پیمود. او به جای اثبات وجود خدا از طریق مخلوقات یا برهان علیت و یا وجوب و امکان، ضرورت وجود خدا را از طریق اخلاق و وظایف اخلاقی اثبات کرد. خلاصهٔ یکی از توضیحات او چنین است:

زندگی جمعی انسان بدون اصول اخلاقی و رعایت آنها امکان‌پذیر نیست. اگر انسان‌ها در زندگی اجتماعی حدودی از اخلاق را رعایت نکنند و مسئول کارهای خود نباشند، هرج و مرج پدید می‌آید و زندگی متلاشی می‌شود.

مسئولیت‌پذیری و رعایت اخلاق تنها درجایی معنا دارد که انسان خود را صاحب اراده و اختیار ببیند. برای موجودات بدون اختیار، وظیفهٔ اخلاقی معنا ندارد. این اختیار و اراده نمی‌تواند ویژگی بدن باشد که ماده‌ای مانند سایر مواد است، بلکه باید ویژگی نفسی غیرمادی باشد که فناپذیر است و با مرگ بدن از بین نمی‌رود. این بُعد غیرمادی انسان بهره‌مند از وجدان اخلاقی است. انسان در وجدان خود فضایل اخلاقی مانند عدالت را خوب می‌شمارد و رذیلت‌های اخلاقی مانند ظلم را بد به حساب می‌آورد.

حال، این روح و نفس مجرد که سعادتش در کسب فضیلت و رعایت اصول اخلاقی است، چون موجودی غیرمادی و جاودانه است، برای سعادت دائمی خود به جهانی ماورای دنیای مادی نیاز دارد و چنین جهانی نیز مشروط به وجود خدایی

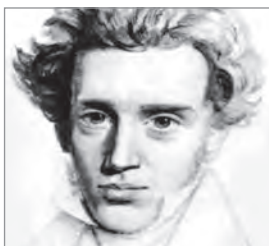




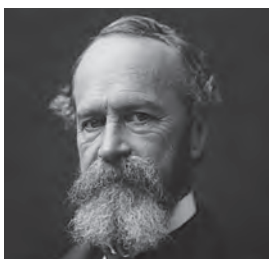
جاودان و نامتناهی است.<sup>۱</sup> بنابراین، قبول خداوند، پشتوانهٔ رعایت اصول اخلاقی است. انسان، با قبول خداوند، خود را در جهانی زنده و با شعور می‌یابد که رفتار انسان را زیر نظر دارد و در مقابل هر رفتار، عکس‌العمل مناسب آن را نشان می‌دهد.

## بررسی\*

گفته شده است که کانت به جای اثبات وجود خدا، نیاز انسان به وجود خدا را مطرح می‌کند. به عبارت دیگر، کانت می‌گوید که اگر خدا را فرض نکنیم و قبول نداشته باشیم، عمل اخلاقی و مسئولیت‌پذیری اخلاقی ممکن نیست.<sup>۲</sup> این دیدگاه را تحلیل و بررسی نمایید.



کرکگور در سال ۱۸۱۳ م. در دانمارک متولد شد و در دانشگاه کپنهاگ در رشتهٔ فلسفه تحصیل کرد. او از بنیان‌گذاران اگزیستانسیالیسم (اصالت وجود انسان) است. کتاب‌های «عصر حاضر» و «ترس و لرز» از جمله کتاب‌های مشهور او هستند. وی در سال ۱۸۵۵ درگذشت.



ویلیام جیمز در سال ۱۸۴۲ م. در نیویورک به دنیا آمد و در طب و روان‌شناسی و سپس فلسفه تحصیل کرد و به استادی فلسفه در دانشگاه هاروارد رسید. کتاب‌های «خواهش ایمان» و «تنوع تجربهٔ دینی» از اوست. او در سال ۱۹۱۰ درگذشت.

## خدا و معناداری زندگی

با اینکه فیلسوفانی مانند دکارت و کانت تلاش می‌کردند که پایه‌های عقلی اعتقاد به خدا را استوار سازند، اما رشد تفکر حسی و حس‌گرایی و ظهور فیلسوفانی که جهان را مادی می‌دانستند و انسان را نیز موجودی مادی می‌شمردند، پایه‌های اعتقاد به خدا را در جامعهٔ اروپایی سست کرد و زندگی مردم را تحت تأثیر قرار داد؛ بدین صورت که معنا و مقصود زندگی در میان بخشی از جامعهٔ اروپایی به اهداف مادی محدود شد و زندگی فاقد جنبه‌های متعالی خود گردید. به عبارت دیگر، زندگی بسیاری از مردم فاقد معنا و ارزش‌های متعالی گردید و بحران معناداری زندگی پدید آمد. در چنین فضایی، دسته دیگری از فیلسوفان غربی مانند کرکگور فیلسوف دانمارکی قرن نوزدهم و ویلیام جیمز، فیلسوف آمریکایی قرون نوزدهم و بیستم، و برگسون، فیلسوف فرانسوی قرن بیستم از تجربه‌های معنوی درونی و عشق و عرفان برای خداوند استفاده کردند. ویلیام جیمز می‌گوید:

«من معتقدم که دلیل وجود خداوند عمدتاً در تجربه‌های شخصی درونی ما

۱. فلسفه کانت، اشتفان کورنر، ص ۳۲۰ (Pr.R. 125, Ab. 221)، تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۶، صص ۳۱۷ تا ۳۵۳ و مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۸۵۲.

۲. به عبارت دیگر، خدا و روح و اختیار انسان در فلسفه کانت یک وجود عینی و واقعی (objective) نیست بلکه امری ذهنی (subjective) است که بشر نیاز دارد آن را مفروض بگیرد.

نهفته است.»<sup>۱</sup> کر کگور نیز معتقد است که ایمان، هدیه‌ای الهی است که خداوند به انسان عطا می‌کند. خدا انسان مؤمن را برمی‌گزیند و به او ایمان هدیه می‌کند و اگر کسی شایسته این بخشش نشود، زندگی تاریکی را سپری خواهد کرد.<sup>۲</sup>

## بررسی

نمونه‌هایی از بحران معناداری زندگی را در رمان‌هایی مانند «طاعون» و «بیگانه» نوشته آلبر کامو می‌یابیم.

داستایوفسکی نیز در رمان «برادران کارامازوف» به همین مسئله می‌پردازد و از قول یکی از شخصیت‌ها می‌گوید:

«اگر خدایی وجود نداشته باشد، آن وقت هر کاری مجاز است.»

مقصود از «مجاز» در این جمله چیست؟

چرا بدون خدا هر کاری مجاز است؟

این جمله داستایوفسکی شما را به یاد کدام دیدگاه درباره‌ی خدا می‌اندازد؟



هانری برگسون در سال ۱۸۵۹م. در پاریس به دنیا آمد و در ریاضیات و ادبیات تحصیل کرد. کتاب‌های «دو سرچشمه» اخلاق و دین» و «تطور خلاق» از آثار او هستند. وی در سال ۱۹۴۱م. درگذشت.



داستایوفسکی، رمان‌نویس برجسته روس، در سال ۱۸۲۱م. به دنیا آمد و در سال ۱۸۸۱م. درگذشت. برخی از رمان‌های وی عبارت‌اند از: «جنایت و مکافات»، «بله» و «خاطرات خانه‌اموات».

بحران معناداری زندگی سبب شد که در قرن بیستم و یکم فیلسوفانی ظهور کردند که در عین اعتقاد راسخ به خدا، به جای ذکر دلایل اثبات وجود او، به رابطه‌ی میان «اعتقاد به خدا» و «معناداری زندگی» توجه کنند و نشان دهند که زندگی بدون اعتقاد به خدایی که مبدأ خیر و زیبایی و ناظر بر انسان باشد، دچار خلأ معنایی و پوچی آزاردهنده‌ای خواهد شد.

زندگی معنادار عبارت از یک زندگی دارای غایت و هدف و سرشار از ارزش‌های اخلاقی است که انسان را نسبت به آینده مطمئن می‌کند و آرامشی برتر به او می‌دهد.

کاتینگهام، از نویسندگان این حوزه، می‌گوید: «قبول خداوند زندگی ما را در بستری قرار می‌دهد که آن را با ارزش و بااهمیت می‌سازد و این امید را می‌دهد که به جای اینکه احساس کنیم در جهان بیگانه‌ای افتاده‌ایم که در آن هیچ

۱. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۸، ص ۳۷۶.

۲. برای توضیح بیشتر به کتاب ایمان گروهی، رضا اکبری مراجعه کنید.

امری در نهایت، اهمیت ندارد، می‌توانیم مأمن و پناهگاهی بیابیم.»<sup>۱</sup>

### بیشتر بدانیم

تولستوی، رمان‌نویس مشهور روس، زمانی که در اوج ثروت و شهرت بود، درگیر بحران معنا شد. او مشاهده می‌کرد کشاورزانی که برایش کاری می‌کنند و زندگی ساده‌ای دارند، شادند و از زندگی‌شان لذت می‌برند و به بحران‌هایی که او با آنها روبه‌روست، دچار نمی‌شوند. پس از این بود که به تفکر درباره خدا و جاودانگی روی آورد. او نویسنده آثار بزرگی مانند «جنگ و صلح»، «آناکارنینا» و «رستاخیز» است.

### بیشتر بدانیم

آلبرت اینشتاین می‌گوید: «معنای زندگی بشر یا حیات اجتماعی به‌طور کلی چیست؟ اگر کسی بپرسد که آیا طرح چنین پرسش‌هایی عقلانی است، باید بگوییم انسانی که زندگی و حیات دیگران و حتی خودش را بی‌معنا واهی می‌پندارد، نه تنها موجودی بدبخت است بلکه صلاحیت زندگی را هم ندارد.»<sup>۱</sup>

این فیلسوف در کتاب خود به این مسئله اشاره می‌کند که پس از سیر نزولی استدلال‌های عقلی و فلسفی در اروپا بر اثبات وجود خدا، برخی از فیلسوفان به این سمت حرکت کردند که خدا را عامل اصلی معنابخشی به زندگی معرفی کنند.

### بررسی\*

به نکات زیر توجه کنید.

- ۱ اگرچه فیلسوفانی که فقط حس و تجربه را راه رسیدن به معرفت و شناخت می‌دانند دلایل اندکی برای اثبات وجود خدا بیان کردند، اما منکر خدا نشده و بر ضرورت وجود او تأکید کرده‌اند.
- ۲ علت این عدم انکار، احساس نیاز درونی انسان به خداست. احساس وجود خدا به زندگی انسان معنایی برتر می‌دهد.
- ۳ اگر جریان تجربه‌گرایی در میان فیلسوفان اروپایی غلبه پیدا نمی‌کرد و راه شناخت حقایق منحصر در تجربه نمی‌شد، آنان می‌توانستند دلایل بیشتری بر وجود خدا بیابند.
- ۴ درست است که انسان نیاز به خدا را در درون خود می‌یابد و می‌داند که زندگی بدون خدای معنا و بی‌هدف است، اما اگر این نیاز را با اثبات عقلی خدا همراه کند، جایگاه خدا در زندگی وی مستحکم و پایدار می‌شود. در نکات ذکر شده تأمل کنید و بگویید: کدام یک از نکات فوق کلیدی‌تر است و اهمیت بیشتری دارد.

۱. معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی‌زمانی.

۱. دنیایی که من می‌بینم، نوشته آلبرت اینشتاین

نظر فیلسوفان زیر را درباره «خدا» بیان کنید.

۱ افلاطون:

.....

۲ ارسطو:

.....

۳ دکارت:

.....

۴ هیوم:

.....

۵ ویلیام جیمز:

.....

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

۱ تاریخ فلسفه، فردریک کاپلستون، ج ۴ تا ۹.

۲ رساله تیمائوس از مجموعه آثار افلاطون.

۳ تأملات در فلسفه اولی، رنه دکارت، ترجمه احمد احمدی.

۴ معنای زندگی، جان کاتینگهام، ترجمه امیرعباس علی زمانی.

۵ خدا در فلسفه، بهاءالدین خرمشاهی.

۶ تاریخ خداباوری، کارن آرمسترانگ، ترجمه خرمشاهی و بهزاد سالکی.

۷ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی.

۸ معنای معنای زندگی، امیرعباس زمانی، پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت) شماره بهار و تابستان ۱۳۸۶.

## خدا در فلسفه (۲)

در درس قبل، گزارش مختصری از نظرات فلاسفه یونان و فلاسفه دوره جدید اروپا درباره خدا داده شد. در این درس می‌خواهیم نظرات فیلسوفان اسلامی را بررسی کنیم و در حد مقدور با یکدیگر مقایسه نماییم.

خوب است در همین جا توجه کنیم که بحث فیلسوف، خواه مسلمان، خواه مسیحی و یا پیرو هر مسلک دیگر درباره خدا، تا وقتی فلسفی است که از روش فلسفه، یعنی استدلال عقلی استفاده کند و نتایج تفکر خود را به صورت استدلالی عرضه نماید. همان طور که دکارت و کانت، با اینکه مسیحی بودند ولی چون با روش فلسفی به اثبات خداوند پرداختند، بحث آنها یک بحث فلسفی به‌شمار می‌آید. فیلسوفان مسلمان، مانند ابن سینا و فارابی هم از همین روش پیروی کرده و در کتب فلسفی خود با روش عقلی درباره خداوند بحث کرده و به اثبات وجود خدا پرداخته‌اند. بنابراین، فیلسوف کسی نیست که عقیده‌ای نداشته باشد، بلکه کسی است که بر اساس قواعد فلسفی عقیده‌ای را بپذیرد و با قواعد فلسفی از عقیده خود دفاع کند. فیلسوف معتقد به خدا، از طریق استدلال به خدا اعتقاد پیدا کرده است و از همین طریق هم از خدا دفاع می‌کند.

### راه‌های اثبات وجود خدا نزد فیلسوفان مسلمان

با اینکه برخی از فلاسفه اروپایی عقل و استدلال عقلی را برای اثبات وجود خدا کافی ندانسته و دلایل دیگری بر شناخت خدا ارائه کردند، اما فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا ملاصدرا و فلاسفه معاصر، نظرشان بر این است که اثبات وجود خدا<sup>۱</sup> از طریق استدلال عقلی امکان‌پذیر است. از همین رو، هر کدام از این فلاسفه تلاش کرده‌اند با بیانی بسیار دقیق، استدلال‌های طرح شده را توضیح دهند یا استدلالی جدید ارائه کنند.

۱. اگرچه «خدا» و «الله» دو اصطلاح دینی‌اند، اما از نظر فلاسفه، همین خدا، واجب‌الوجود، مبدأ هستی و علت نخستین همه موجودات هم هست.

نظر فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، به دیدگاه کدام فیلسوف اروپایی نزدیک است و با نظر کدام فیلسوف تفاوت دارد؟

.....

.....

در کتاب فلسفهٔ سال قبل با دیدگاه فلاسفهٔ مسلمان دربارهٔ ابزار شناخت آشنا شدید. اکنون توضیح دهید که آیا میان آن دیدگاه و نظر آنان دربارهٔ امکان استدلال عقلی بر وجود خدا، رابطه‌ای هست یا نه.

.....

.....

## استدلال فارابی

بیان فارابی برای اثبات وجود خدا چنین است:

(الف) در جهان پیرامون ما اشیایی هستند که وجودشان از خودشان نیست و معلول چیزهای دیگرند.

(ب) هر چیزی که وجودش از خودش نباشد، علتی مقدم بر خود دارد که به او وجود می‌دهد.

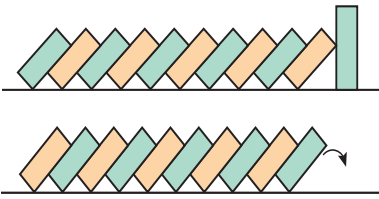
یعنی، فقط در صورتی که علت موجود باشد، معلول هم موجود خواهد بود.

(ج) اگر معلولی که اکنون موجود است علتی داشته باشد که آن علت هم خودش معلول باشد، به ناچار، این معلول هم علت دیگری دارد. حال اگر این علت دوم هم معلول باشد، برای موجود شدن به علت سومی نیازمند است.

اکنون اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواهد تا بی‌نهایت پیش برود، یعنی منتهی به علتی نشود که معلول دیگری نباشد، «تسلسل<sup>۱</sup> علل نامتناهی» پیش می‌آید.

(د) تسلسل علل نامتناهی محال است؛ زیرا اگر سلسلهٔ علت‌ها بخواهد تا بی‌نهایت به عقب برگردد بدین معناست که آغاز و ابتدایی در کار نیست؛ یعنی اصلاً چیزی پدید نمی‌آید تا نوبت به معلولی برسد که اکنون پیش روی ماست. به بیان دیگر: اگر سلسلهٔ علت‌ها تا بی‌نهایت به عقب برگردد، به معنی آن است که باید بی‌نهایت موجود پدید بیاید تا نوبت به معلول پیش روی ما برسد و هیچ‌گاه بی‌نهایت و چنین چیزی امکان‌پذیر نیست.

۱. کلمهٔ «تسلسل» از کلمهٔ «سلسله»، به معنای زنجیر است. فلاسفه ترتب معلول‌ها بر علت‌ها را به حلقه‌های زنجیر تشبیه می‌کنند که به ترتیب، پشت سر یکدیگر قرار گرفته‌اند و هر کدام، از یک طرف به حلقهٔ قبلی و از طرف دیگر به حلقهٔ بعدی مربوط می‌شوند.

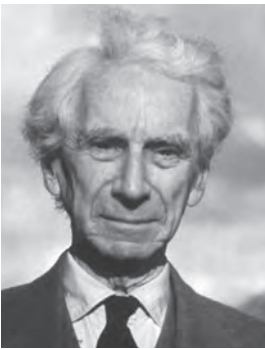


به این مثال توجه کنید. شخصی می‌خواهد تعدادی آجر را به صورت مایل و با تکیه یکی بر دیگری، روی یک سطح صاف بچیند. برای این کار، ابتدا یک ستون عمودی روی زمین نصب می‌کند و آجر اول را به صورت مایل به آن تکیه می‌دهد. آنگاه آجر دوم را به آجر اول تکیه می‌دهد و بقیه آجرها را به همین ترتیب می‌چیند.

در این میان، اگر کسی بگوید به آن ستون ثابت نیازی نیست، عملاً نمی‌تواند هیچ سلسله‌ای از آجرهای مایل، حتی یک آجر را روی زمین قرار دهد و همان آجر اول هم خواهد افتاد.

معلول بودن هر موجود و نیاز آن به علت مانند متکی بودن هر آجر به آجر دیگر است. همان‌طور که سلسله آجرهای متکی به هم باید به ستونی ختم شوند که نگه‌دارنده همه آجرهای دارای اتکاست، سلسله موجودات معلول نیز نیازمند موجودی است که معلول نباشد.<sup>۱</sup>

نتیجه اینکه: چون سلسله علت و معلول نمی‌تواند تا بی‌نهایت به عقب برگردد، پس، در ابتدای سلسله علت‌ها و معلول‌ها علتی وجود دارد که وجودش وابسته به دیگری نیست و وجود، برایش ضروری است، یعنی خودش واجب‌الوجود و «علة‌العلل» موجودات دیگر است.<sup>۲</sup>



برتراند آرتور ویلیام راسل در سال ۱۸۷۲م. در انگلستان به دنیا آمد. در ریاضیات و فلسفه تحصیل کرد و در هر دو رشته کتاب‌های متعددی نوشت؛ مانند: مبانی ریاضیات، سیر تکاملی فلسفه من، منطق و عرفان، مسائل فلسفه و چرا مسیحی نیستیم.

## بررسی

برتراند راسل، فیلسوف انگلیسی قرن بیستم، مدعی بود برهان علیت بر اثبات وجود خدا، برهانی سست است، «زیرا اگر هر چیزی باید علتی داشته باشد، پس خدا نیز نیازمند علت است. اگر چیزی بدون علت، وجود تواند داشت این چیز هم می‌تواند خدا باشد و هم جهان.»<sup>۳</sup>

بار دیگر جملات فوق را به دقت مطالعه کنید و ببینید:

به نخستین جمله نقل شده از راسل دقت کنید و آن را با مقدمات استدلال فارابی بر علیت مقایسه کنید. اشکال راسل در کجاست؟

آیا بنا بر نظر فارابی، هر چیزی باید علتی داشته باشد؟

.....  
 .....

۱. این برهان را که فارابی در محال بودن تسلسل علل نامتناهی آورده به «برهان اسدواخضر»، یعنی برهان محکم‌تر و کوتاه‌تر مشهور است.

۲. شرح رساله زنون کبیر، ابونصر فارابی، فصل اول در اثبات وجود مبدأ اول، ترجمه ابوالفضل حقیری.

۳. چرا مسیحی نیستیم از برتراند راسل، ترجمه س. طاهری، انتشارات دریا، ص ۱۹. و اصول فلسفه و روش رئالیسم، علامه طباطبائی و استاد مطهری، ج ۵، ص ۵۷.

## استدلال ابن سینا

ابن سینا با اینکه برهان فارابی را درست و کامل می‌داند، اما می‌کوشد با استفاده از دو مفهوم وجوب و امکان برهان کامل‌تری ارائه کند. در درس «جهان ممکنات» دیدیم که همه موجودات این جهان در ذات خود ممکن بوده و از طریق علت‌های خود موجود شده‌اند. وی با استفاده از این موضوع، برهانی به شرح زیر بنا می‌کند:

۱ وقتی به موجودات این جهان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که این موجودات در ذات خود نسبت به وجود و عدم (بودن و نبودن) مساوی‌اند؛ هم می‌توانند باشند و هم می‌توانند نباشند. به عبارت دیگر، این موجودات ذاتاً ممکن‌الوجودند.

۲ ممکن‌الوجود بالذات، برای اینکه از تساوی میان وجود و عدم درآید و وجود برای آن ضروری گردد و موجود شود، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است؛ یعنی موجودی که وجود، ذاتی او باشد و خودش ممکن‌الوجود نباشد.

۳ پس، موجودات این جهان به واجب‌الوجودی بالذات وابسته‌اند که آنها را از حالت امکانی خارج کرده و پدید آورده است.<sup>۱</sup>

بنابر بیان ابن سینا، اشیای جهان، چه تعداد آنها محدود باشد و چه نامحدود، چه کل آنها را به عنوان یک مجموعه در نظر بگیریم و چه به فرد فرد آنها توجه کنیم، چون ذاتاً ممکن‌الوجودند، برای موجود شدن به وجودی نیاز دارند که خودش واجب‌الوجود بالذات باشد و خودش نیازمند دیگری نباشد تا آنها را از حالت امکانی خارج کند و وجود را برای آنها ضروری و واجب نماید. بنابراین، اشیای جهان «واجب‌الوجود بالغير» هستند واجب‌الوجود بالذات، همان ذاتی است که وجود برایش ضرورت دارد و این ضرورت، از ناحیه خود آن ذات است نه از ناحیه یک امر بیرونی.<sup>۲</sup> ابن سینا از اینجا نتیجه می‌گیرد که واجب‌الوجود بر دو قسم است:

### ۱ واجب‌الوجود بالذات

### ۲ واجب‌الوجود بالغير

۱. الاشارات و التنبیها، ج ۳، نمط چهارم، فصل‌های ۹ تا ۱۵.

۲. ابن سینا این برهان را در کتاب اشارات در چند فصل با تفصیل و دقت تنظیم کرده است. ایشان در فصل نهم می‌گوید: موجود یا واجب‌الوجود بالذات است یا ممکن‌الوجود. اگر واجب‌الوجود بالذات باشد که مطلوب حاصل است و اگر ممکن‌الوجود بالذات باشد، نیازمند واجب‌الوجود بالذات است. در فصل دهم توضیح می‌دهد که ممکن‌الوجود برای موجود شدن نیازمند به یک علت و یک مرجع است. در فصل یازدهم بیان می‌کند که اگر سلسله علت‌ها تا بی‌نهایت هم پیش رود، بازهم چون تک‌تک افراد سلسله ممکن‌الوجود هستند، کل سلسله و مجموعه هم ممکن‌الوجود می‌باشند. شیخ‌الرئیس در اینجا بدون استفاده از ابطال تسلسل تا بی‌نهایت، بر این نکته تکیه می‌کند که مجموعه ممکنات، چه محدود باشد و چه بی‌نهایت، چون ممکن هستند، به علت نیاز دارند. در فصل دوازدهم تا چهاردهم با تفصیل بیشتر، مطالب قبل را توضیح می‌دهد و روشن می‌کند که مجموعه‌ای که همه ممکن‌الوجود باشند، این مجموعه نیازمند علتی خارج از مجموعه است و بالاخره در فصل پانزدهم مطالب این چند فصل را جمع‌بندی می‌کند و صراحتاً می‌فرماید «روشن شد که هر مجموعه ترتیب یافته از علت‌ها و معلول‌ها، خواه تعداد افراد آن منتهای باشد و خواه نامتناهی، اگر همه افراد آن ممکن و معلول باشند، به علتی بیرون از خود محتاج می‌باشند. البته این علت بیرون از مجموعه، به عنوان علت، به سلسله متصل است و طرف آن مجموعه است...» این برهان که همان برهان وجوب و امکان سینوی است و کامل‌تر از بیان ایشان در کتاب شفا می‌باشد، به برهان «وسط و طرف» شهرت یافته است، زیرا شیخ‌الرئیس در توضیح آن از واژه «طرف» برای علت‌العلل و واجب‌الوجود بالذات استفاده کرده است.



ابن سینا در کتاب «اشارات» ضمن بیان این برهان، و توصیف آن به عنوان دقیق‌ترین برهان، با تأسی به قرآن کریم، آن را برهان صدیقین می‌نامد.



پیام اصلی ابن سینا و پیروان او: موجودات جهان برحسب ذات خود ممکن الوجودند اما از این حیث که اکنون موجودند، واجب الوجود بالغیرند؛ یعنی از «واجب الوجود بالذات» نشئت گرفته‌اند.

## تفکر

دربارۀ دو سؤال زیر فکر کنید و پاسخ دهید.

۱ اگر وجود برای حقیقتی ضرورت ذاتی داشته باشد، آیا آن ذات می‌تواند موجود نباشد؟ چرا؟

۲ اگر وجود برای امری امتناع ذاتی داشته باشد، آیا آن امر می‌تواند از امتناع خارج گردد و موجود شود؟ چرا؟

.....

.....

.....

.....

### بیشتر بدانیم

روزی بوعلی در دکان نانواپی بود. بهمنیار که در آن زمان هنوز کودک بود، آمد و به نانوا گفت: «یک ذره آتش برای آتش گیره می‌خواهم.» نانوا گفت: «آتش را که این طور نمی‌شود برد؛ برو ظرفی بیاور.» کودک فوراً مشتش را پر از خاکستر کرد و گفت: «آتش را اینجا بگذار.» بوعلی که از تیزهوشی بهمنیار خوشش آمده بود، به سراغ پدر و مادر او رفت و از آنان خواست که کودکشان را برای تعلیم به‌وی بسیارند. بهمنیار بعدها از فیلسوفان بزرگ شد.

فلاسفۀ بعد از ابن سینا، هم در جهان اسلام و هم در اروپا، بیان وی در اثبات واجب‌الوجود را برهانی بسیار قوی برای اثبات وجود خداوند دانسته و آن را «برهان وجوب و امکان» نامیده‌اند. توماس آکوئیناس، که در بحث مغایرت وجود و ماهیت از ابن سینا تبعیت می‌کرده است، این برهان را نیز در اروپا گسترش داد که مورد قبول بسیاری قرار گرفت. در جهان اسلام نیز فلاسفه‌ای مانند بهمنیار، خواجه نصیرالدین طوسی، میرداماد و شیخ بهایی از این برهان استفاده کرده‌اند. ملاصدرا و صدرائیان این برهان را ارتقا بخشیدند و علاوه بر همین بیان، از بیان قوی‌تری که با دستگاه فلسفی ملاصدرا سازگاری داشت، بهره بردند.<sup>۱</sup>

۱. دستگاه فلسفی ملاصدرا که به حکمت متعالیه مشهور است، مبتنی بر اصل اصالت وجود و وحدت تشکیکی وجود است که به بحث‌های تخصصی بیشتر نیاز دارد.

امکان ماهوی موجود

واجب بالغیر بودن موجود

ملاصدرا:

امکان فقری موجود

واجب بالغیر بودن موجود

## بیان ملاصدرا

ملاصدرای شیرازی، مشهور به صدرالمتألهین که در عهد صفویه می زیست، براساس مبانی فلسفی خود بیان کرد که به جای نگاه به ماهیت اشیا و اینکه مثلاً بگوییم انسان ماهیتاً ممکن الوجود است و ممکن الوجود نیاز به علت دارد، از همان ابتدا به خود وجود و واقعیت نگاه می کنیم. در این نگاه می بینیم که همه موجودات و واقعیات عین وابستگی و نیازمندی هستند و «وابستگی» و «نیازمندی به غیر» سراسر وجود واقعیات را فراگرفته است. وی این وابسته بودن و نیازمندی را «امکان فقری» نامید و برای این مفهوم استدلال خود را تنظیم کرد. او می گوید:

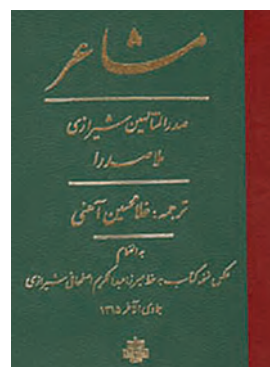
- ۱ به هر موجودی نگاه می کنیم، وجودش عین وابستگی و نیاز است.
- ۲ موجود وابسته و نیازمند باید به وجودی متصل باشد که در ذات خود، غیر نیازمند و برخوردار باشد.
- ۳ پس موجودات این جهان وابسته به وجودی بی نیاز و غیروابسته هستند.<sup>۱</sup> بنابراین، از نظر ملاصدرا وجود دو گونه است:

۱ وجود بی نیاز و غیروابسته

۲ وجودهای نیازمند و وابسته

طبق نظریه «امکان فقری» یا «فقر وجودی»، جهان هستی یکپارچه نیاز و تعلق به ذات الهی است و از خود هیچ استقلالی ندارد. اگر ذات الهی آنی پرتو عنایت خویش را بازگیرد، کل موجودات نابود می گردند و نور آنها خاموش می شود. ملاصدرا می گوید:

به هر جا دانه ای در باغ و راغی<sup>۲</sup> است درون مغز او روشن چراغی است  
بود نامحرمان را چشم و دل کور و گرنه هیچ ذره نیست بی نور  
بخوان تو آیه نور السموات<sup>۳</sup> که چون خورشید یابی جمله ذرات  
که تا دانی که در هر ذره خاک یکی نوری است تابان گشته، زان پاک



۱. الاسفار الاربعه، ج ۶، ص ۱۲: اصول فلسفه و روش رئالیسم از علامه طباطبایی، ج ۵، صص ۱۱۶ تا ۱۲۴ و مبدأ

و معاد از عبدالله جوادی آملی، ص ۱۳۳.

۲. صحراء دامنه سرسبز کوه.

۳. اشاره به آیه ۳۵ سوره نور دارد که می فرماید: «الله نور السماوات و الارض ...»

## فلاسفهٔ مسلمان و معناداری حیات



کتاب حیات معقول اثر محمدتقی جعفری است. ایشان از حکیمان و فلاسفه و فقیهان دورهٔ معاصر است. استاد جعفری در سال ۱۳۰۴ ه. ش. به دنیا آمد و در سال ۱۳۷۷ ه. ش درگذشت. ایشان بیش از ۸۰ جلد کتاب تألیف کرده است، از جمله شرح نهج البلاغه در ۲۷ جلد و شرح مثنوی مولوی در ۱۵ جلد. استاد جعفری نامه‌نگاری‌هایی با راسل داشته و با برخی دیگر از اندیشمندان گفت‌وگوهای فلسفی کرده است.

بحث دیگری که فلاسفهٔ مسلمان در کنار اثبات وجود خدا داشته‌اند، بحث دربارهٔ تأثیر این اعتقاد در زندگی انسان و نقش آن در معنابخشی به حیات بشری است. در مقام مثال، آنان وجود خدا و تأثیر آن در حیات انسانی را شبیه به وجود آب و نقش آن در حیات جسمانی بشر می‌دانند. آنان می‌گویند که بشر ابتدا از طریق حواس به وجود آب پی می‌برد و آن را یک امر واقعی می‌یابد؛ آنگاه این آب واقعی را می‌نوشد. این آب واقعی است که نیاز او را برطرف می‌کند و سیرایش می‌سازد.

موضوع خدا نیز همین‌گونه است؛ یعنی باید ابتدا وجود خدا را از طریق عقل و تفکر و اندیشه پذیرفت و سپس با وی ارتباط معنوی برقرار کرد و یک زندگی معنادار و متعالی را سامان داد. وقتی اعتقاد به خدا می‌تواند به زندگی معنا دهد و انسان را وارد مرتبه‌ای برتر از زندگی کند که واقعاً او را از یک راه معقول و درست پذیرفته باشد. البته پذیرش هر کس به اندازهٔ قدرت علمی و فکری اوست.

از نظر یک فیلسوف الهی، پذیرش وجود خداوند با صفاتی که دارد، به فیلسوف این امکان را می‌دهد که بتواند معیارهای یک زندگی معنادار را به دست آورد:

۱ جهان را غایتمند بیابد و این غایتمندی را توضیح دهد.

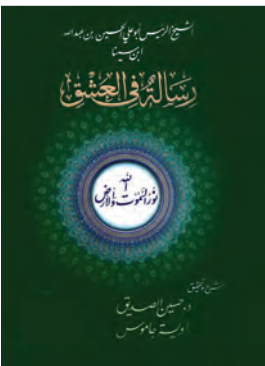
۲ انسان را موجودی هدفمند بشناسد و این هدف را مشخص کند.

۳ برای انسان گرایشی به خیر و زیبایی قائل شود و بداند که این خیر و زیبایی یک امر خیالی نیست، بلکه در یک حقیقت متعالی (یعنی خدا) وجود دارد.

۴ آرمان‌های مقدس و فراتر از زندگی مادی را معتبر و درست بداند.

۵ در برابر یک وجود متعالی و برتر احساس تعهد و مسئولیت داشته باشد.

اگر فیلسوفی نتواند وجود خدا را اثبات کند، امکان پذیرش پنج گزارهٔ فوق را از دست می‌دهد.<sup>۱</sup>



کتاب رسالهٔ عشق ابن سینا

۱. برای مطالعهٔ بیشتر به کتاب «حیات معقول» از فیلسوف معاصر، محمدتقی جعفری و «جهان بینی توحیدی» از استاد مطهری مراجعه کنید.

ابن سینا که وجود خداوند را با دلایل فلسفی اثبات کرده است، در عین حال توصیفی مبتنی بر عشق از رابطه خدا و جهان و انسان ارائه می‌دهد که می‌تواند در بردارنده برخی از عناصر پنج‌گانه فوق باشد. او در رساله‌ای که درباره عشق نوشته است، می‌گوید:

«هر یک از ممکنات به واسطه حقیقت وجودش، همیشه مشتاق کمالات و خیرات است و بر حسب فطرت خود از بدی‌ها گریزان. همین اشتیاق ذاتی و ذوق فطری را که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است، عشق می‌نامیم.»

این بیان ابن سینا نشان می‌دهد که عشق و محبت به خیر و زیبایی اختصاص به انسان ندارد و هر موجودی در این جهان بهره‌مند از جاذبه عشق الهی است و اوست که چنین عشقی را در کنه و ذات جهان هستی به ودیعت نهاده است.

فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی خاکِ عشق، آبی ندارد
کسی کز عشق خالی شد، فسرده‌ست	گرش صدجان بود، بی عشق مرده‌ست
طبایع جز کشش کاری ندانند	حکیمان این کشش را عشق خوانند
گر اندیشه کنی از راه بینش	به عشق است ایستاده آفرینش <sup>۱</sup>

### تطبیق

عبارتی را که از ابن سینا نقل شد و همچنین اشعار بالا را با پنج معیار زندگی معنادار تطبیق دهید و ببینید که آیا این معیارها را می‌توان در آنها مشاهده کرد یا نه.

.....

.....

۱. نظامی گنجوی، خمسه، خسرو و شیرین. دو فیلسوف بزرگ عصر ما، امام خمینی ره و علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز اشعار زیبایی در حقیقت عشق دارند که نشان می‌دهد فیلسوفان مسلمان زندگی معنادار را یک زندگی عاشقانه می‌دانند و توصیه می‌کنند که انسان‌ها زندگی خود را بر اساس یک رابطه عاشقانه با خدای بزرگ بناکنند.

رمان نویس مشهور فرانسوی، آلبر کامو که برخی اندیشه‌های فلسفی نیز دارد، به این حقیقت توجه کرد که انسان در زندگی خود به دنبال نوعی «معنا» ست که مبنای آرمان‌ها و ارزش‌های او قرار گیرد<sup>۱</sup> اما به علت اینکه نتوانست به وجود خدا پی ببرد و پشتوانه‌ای برای این معناداری بیابد، گفت که جهان یک سکوت غیرعقلانی و نامعقول دارد. این تناقض درونی به شدت کامو را رنج می‌داد و از همین رو، او تلاش می‌کرد در برابر آن بایستد، لذا می‌گفت «انسان نباید تسلیم این پوچی و بی‌معنایی هستی شود». به همین سبب، در عین حال که علاقه‌مند به کرامت انسان و عدالت و آزادی بود و با نظام سرمایه‌داری غرب و نظام کمونیستی شوروی مبارزه می‌کرد، از تبیین فلسفی این رفتار بازمانده بود.<sup>۲</sup>

با توجه به توضیحات قبل، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ مقصود آلبر کامو از عبارت «جهان یک سکوت غیرعقلانی دارد» چیست؟

.....

۲ تناقض درونی آلبر کامو چه بود؟ راه حل این تناقض چیست؟

.....

۳ چرا آلبر کامو در عمل، تسلیم نوع تلقی خود از جهان نمی‌شود و رفتاری متناقض با آن نشان می‌دهد؟

.....

جوانی کنار نهری نشسته بود و افسرده حال آب را تماشا می‌کرد. حکیمی که از آنجا می‌گذشت، او را دید و متوجه پریشان‌حالی‌اش شد. در کنارش نشست و از احوالش پرسید. جوان نیز که رفیق شفیقی یافته بود، از پریشان‌حالی خود گفت و درد دل‌ها کرد.

حکیم برگی از روی زمین برداشت و در نهر آب انداخت. برگ، خود را به جریان آب سپرد و شناکنان پیش رفت.

۱. جمله‌ای از نمایشنامه «کالیگولا» از آلبر کامو.

۲. تاریخ فلسفه، کاپلستون، ج ۹، ص ۴۶۸.

او سپس سنگی برداشت و در آب انداخت. سنگ بدون اینکه نهر آب را همراهی کند، در گوشه‌ای از نهر، آرام و ثابت ایستاد.

در همین حال، حکیم از جوان که تماشاگر کار او بود، پرسید: «رفتار برگ را دوست داری یا عمل سنگ را؟» جوان تأملی کرد و گفت: «برگ با هر افت و خیز آب بالا و پایین می‌رود و به صخره‌ای می‌خورد و با هر جریان آب به سویی پرتاب می‌شود اما سنگ محکم می‌ایستد و تکان نمی‌خورد.»

حکیم گفت: «پس تو هم مانند او باش؛ محکم هر جا که هستی بایست و قرار خود را از دست مده.» آنگاه برخاست و به راه افتاد. جوان که اندکی آرام شده بود، حکیم را صدا زد و گفت: «تو... اگر تو به جای من بودی، کدام را انتخاب می‌کردی؟»

حکیم لبخندی زد و گفت: «من در طول زندگی با اطمینان به خالق رودخانه هستی، خود را به جریان آب سپرده‌ام. چون می‌دانم در رودخانه‌ای هستم که حضور او را نشان می‌دهد، از افت و خیزهایش هرگز دل آشوب نمی‌شوم.

من آرامش همراه با هیجان برگ را می‌پسندم.»

یا رب از نیست به هست آمده صنع توایم و آنچه هست، از نظر علم تو پنهانی نیست  
سعدی

## به کار ببندیم

۱ دیدگاه فیلسوفان مسلمان را با دیدگاه کرکگور درباره پذیرش خداوند و تأثیر آن در زندگی انسان مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

۲ این جمله راسل را که می‌گوید: «هر چیزی علت می‌خواهد» با این جمله ابن سینا که می‌گوید: «هر ممکن الوجودی علت می‌خواهد» مقایسه کنید و نظر خود را توضیح دهید.

۳ از میان دیدگاه‌هایی که بیان شد، کدام دیدگاه فلسفی می‌تواند معناداری زندگی را بهتر تبیین کند؟

۴ مقصود از معناداری زندگی چیست؟ شاخصه‌های فلسفی یک زندگی معنادار چیست؟

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ تبیین براهین اثبات خدا، علامه جوادی آملی، مرکز نشر اسراء.
- ۲ اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، علامه طباطبایی و مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۳ مجموعه آثار، ج ۲ (جهان بینی توحیدی) و خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۴ پژوهش نامه فلسفه دین (نامه حکمت)، شماره بهار و تابستان ۸۶، مقاله معنای زندگی از امیرعباس علی زمانی.
- ۵ حیات معقول، محمدتقی جعفری.
- ۶ انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، مترجمان: نهضت صالحیان و مهین میلانی.
- ۷ هستی و علل آن در حکمت مشاء (نمط چهارم، کتاب اشارات ابن سینا)، ترجمه علی شیروانی، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ۸ خدا در زندگی انسان، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۹ سخن گفتن از خدا، امیرعباس علی زمانی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۱۰ معنای زندگی، امیرعباس علی زمانی و مریم دریانی، کیمیای حضور.

## عقل در فلسفه (۱)

همان طور که مفهوم «دین» ما را به یاد «ایمان» می‌اندازد و مفهوم «عرفان»، «شهود و عشق» را تداعی می‌کند، مفهوم «فلسفه» نیز با «عقل» و «عقلانیت» گره خورده است. معمولاً از فیلسوفان به عنوان مهم‌ترین مدافعان عقل یاد می‌کنند. آنان وجه تمایز انسان از حیوان را عقل می‌دانند و معتقدند که منظور ارسطو از ناطق، وقتی که انسان را به «حیوان ناطق» تعریف می‌کند، همان «عاقل» است. تاریخ فلسفه با تاریخ عقل نیز پیوندی ناگسستنی دارد و تحولات معنا و محدودهٔ عقل، در تحولات فلسفه تأثیر گذاشته است.

در این درس و درس بعد می‌خواهیم ببینیم:

- ۱ مقصود فیلسوفان از عقل چیست؟
- ۲ محدوده و قلمرو آن چه اندازه است و این قلمرو چه تحولاتی را در تاریخ فلسفه طی کرده است؟
- ۳ امروزه عقل چه جایگاهی در فلسفه دارد؟





به جملات زیر توجه کنید و نظر خود را درباره آنها توضیح دهید.  
ابن سینا: هر کس عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.<sup>۱</sup>

اوگوست کنت: علم جدید، تجربی است و چنان قوتی دارد که ما را از استدلال‌های عقلی بی‌نیاز کرده است.<sup>۲</sup>

حافظ: ای که از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

ویتگنشتاین: استدلال در حوزه دین احمقانه‌ترین کارهاست؛ زیرا استدلال عقلی مربوط به حوزه علمی است نه دین.

## ▶ کاربردهای عقل

عقل در فلسفه دو کاربرد مهم دارد:

### ۱. عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال<sup>۳</sup>

عقل در این کاربرد که همان کاربرد رایج بین مردم است، همان توانمندی است که به کمک آن استدلال می‌کنیم و از این طریق به دانش‌ها و حقایقی دست می‌یابیم.<sup>۴</sup> به عبارت دیگر، انسان با عقل خود استدلال می‌کند و می‌تواند دریابد که چه چیزهایی هست و چه چیزهایی نیست و نیز می‌تواند بفهمد که کدام کار خوب است و باید

۱. الاشارات والتنبیها: مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُضَدِّقَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ انْخَلَعَ مِنَ كِسْوَةِ الْإِنْسَانِيَةِ.

۲. تاریخ فلسفه، ج ۹، صص ۱۰۳ تا ۱۰۵

۳. آنچه در توصیف عقل به عنوان دستگاه تفکر و استدلال خلاصه و فشرده‌ای از توصیف فیلسوف معاصر علامه طباطبایی است که در جاهای مختلف المیزان (چاپ اسلامیة)، از جمله در مقدمه آن و نیز جلد اول، ص ۲۱۲، جلد دوم، ص ۱۱۷ و ۲۵۹، جلد پنجم، ص ۲۷۳ بیان شده است.

۴. این تعریف که می‌توان آن را جامع‌ترین تعریف‌ها به‌شمار آورد، عموم استدلال‌ها، اعم از تجربی، ریاضی، فلسفی، کلامی، فقهی، اخلاقی و حقوقی را که در حوزه عقل نظری و عقل عملی قرار دارند، فرامی‌گیرد و شامل می‌شود (فارابی، مقالة فی معانی العقل، علامه طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۲۵۹).

انجام دهد و کدام کار بد است و نباید انجام دهد. انسان با عقل خود می‌تواند پی‌برد که کدام سخن درست و کدام نادرست و کدام رفتار پسندیده و کدام ناپسند است.

از نظر فیلسوفان، این توانمندی در کودک به صورت یک استعداد وجود دارد که با تربیت و تمرین به شکوفایی و فعلیت می‌رسد و تقویت می‌شود و به همین سبب، در افراد مختلف، متفاوت است. برخی از انسان‌ها قدرت عقلی بیشتر و بعضی قدرت عقلی کمتری دارند.

بنابراین، اگر انسان بخواهد: سخن درست و حق را از سخن نادرست و باطل تشخیص دهد، کار خوب و زیبا را از کار بد و زشت جدا کند، راه درست را از راه نادرست تمیز دهد، در رشته‌های علمی مانند ریاضیات و فیزیک و فلسفه پیشرفت کند، دین و آیین حق را از دین و آیین باطل مشخص نماید، دین و آیین خود را به خوبی بشناسد و در زندگی به درستی تصمیم‌گیری کند، در مرتبه اول باید از عقل خود استفاده کند. حتی این عقل اوست که می‌گوید بهتر است با چه کسانی مشورت کند و با چه کسانی مشورت نکند، چه کتابی را مطالعه کند و وقت خود را صرف چه کتابی نکند.<sup>۱</sup> از آنجا که فلسفه با استدلال‌های عقلی محض سروکار دارد، استفاده عقل در این دانش از سایر دانش‌ها بیشتر است و معمولاً فلسفه را با عقل و استدلال عقلی همراه می‌دانند.

## ۲. عقل به عنوان یک موجود متعالی و برتر از ماده

کاربرد دیگر عقل در فلسفه برای موجوداتی است که از ماده و جسم مجردند و در قید زمان و مکان نیستند. این موجودات در افعال خود به ابزار مادی هم نیاز ندارند. بسیاری از فلاسفه معتقدند که علاوه بر عالم طبیعت، عوالم دیگری هم وجود دارد که با حواس ظاهری نمی‌توان آنها را درک کرد. یکی از این عوالم، «عالم عقل» است. فیلسوفان الهی می‌گویند بسیاری از فرشتگان که در کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن کریم، از آنها یاد شده است، همین موجودات عقلانی، یعنی موجودات مجرد از ماده و جسم‌اند که فیلسوفان با دلیل و برهان وجود آنها را اثبات می‌کنند. آنان معتقدند که علم این قبیل موجودات، از طریق استدلال و کنار هم گذاشتن مفاهیم نیست بلکه عقول (فرشتگان) حقایق اشیا را «شهود» می‌کنند و به مفاهیم و استدلال مفهومی نیازی ندارند.

این فیلسوفان همچنین معتقدند که روح هر انسانی نیز استعداد رسیدن به چنین مرتبه‌ای از عقل به عنوان یک حقیقت متعالی را دارد؛ یعنی می‌تواند با تهذیب نفس به مرتبه‌ای برسد که کاملاً از ماده و جسم مجرد باشد که در عین حال که از قوه استدلال برخوردار است، همچون فرشتگان، بسیاری از حقایق را شهود کند.

آنچه که از این به بعد درباره عقل می‌گوییم، بیشتر درباره عقل به عنوان دستگاه تفکر و تعقل است که در فلسفه با تفصیل بیشتری به آن پرداخته شده است.

۱. البته همان‌طور که گفته شد، عقل انسان یک استعداد قابل رشد است. به میزانی که عقل انسان رشد یابد و قدرت استدلال انسان قوی‌تر شود، بهتر می‌تواند درست را از نادرست تشخیص دهد. به همین جهت، انسان در بسیاری موارد به اشتباه می‌افتد. علاوه بر این، انسان‌ها در بسیاری موارد تابع عقل خود نیستند. یعنی گرچه اگر به عقل خود مراجعه کنند، می‌دانند فلان راه اشتباه است، اما تحت تأثیر عوامل دیگر مانند همراهی با دیگران، لذت‌های موقت، احساس خود بزرگ بینی یا خود کوچک بینی و حقارت آن راه را می‌روند و به عوارض بد آن گرفتار می‌شوند.

## عقل نزد حکمای ایران قدیم

از عهد باستان تا کنون، از چین در شرق آسیا تا یونان و روم در اروپا، گزارش‌هایی دربارهٔ عقل و تحلیل و تبیین فیلسوفان از آن وجود دارد. یکی از کانون‌های اولیهٔ عقل‌گرایی و خردورزی، ایران قدیم است که اندیشمندان آن به خردورزی و فرزاندگی شهرت داشتند.

گزارش‌هایی مانند گزارش فردوسی در شاهنامه و برخی نقل‌های تاریخی و آثار مکتوب مربوط به آن دوره از چنین توجهی به عقل و خردورزی حکایت می‌کنند؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت آنان هم از عقل به عنوان یک وجود متعالی و برتر آگاه بوده‌اند و هم به عقل به عنوان تعقل و خردورزی و برهان اهمیت می‌داده‌اند.

در اندیشهٔ حکیمان ایران قدیم، خرد با وجود آفریدگار متحد و یگانه است و آفریدگار، کل جهان را با خرد و عقل رهبری می‌کند. آنان عقیده داشتند که «خدا بر اساس خرد می‌آفریند»<sup>۱</sup> و می‌گفتند که «مزدا»، که همان خداست، با خرد و اندیشه خود جهانیان و وجدان‌ها و خردها را آفریده است.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد که این خرد و عقل که آفریدهٔ آفریننده است، وجودی عقلانی است که خرد و عقل انسان پرتو و مظهر اوست. به همین سبب، فردوسی که شاهنامهٔ خود را با بیت به نام خداوند جان و خرد کزین برتر اندیشه برنگذرد<sup>۳</sup>

آغاز کرده، در حکایات خویش از فرزاندگانی خبر می‌دهد که از خرد و عقل بهره داشته و حکیمان زندگی نموده‌اند.<sup>۴</sup>

## عقل در یونان باستان

در میان فیلسوفان یونان باستان، هراکلیتوس از حقیقتی به نام «لوگوس»<sup>۵</sup> سخن می‌گوید که هم به معنای «عقل» به عنوان آن حقیقت متعالی است و هم به معنای نطق و سخن و کلمه؛ بنابراین، می‌توان گفت که وی به هر دو کاربرد عقل توجه داشته است. از نظر او «کلمه» و «سخن» ظهور و پرتو عقل متعالی و برتر محسوب می‌شود؛ یعنی عقل نزد این فیلسوف، همان حقیقت و وجود برتری است که جهان و اشیا ظهور او هستند، همان طور که سخن و کلمه بیانگر افکار و اندیشه‌های انسان است و آنچه را که انسان در ذهن دارد، با کلام ظاهر می‌کند و به دیگران می‌رساند. بنابراین، از نظر هراکلیتوس اشیای عالم، همان کلمات آن حقیقت برتر و بیان علم و حکمت اویند.<sup>۶</sup>

۱. گاهان اوستا، سن ۳۱، بند ۷.

۲. همان، سن ۳۲، بند ۴.

۳. شیخ محمود شبستری، شاعر و عارف قرن هشتم هجری، دیوان شعر خود را با این بیت آغاز می‌کند: به نام آن که جان را فکرت آموخت چراغ دل به نور جان برافروخت

۴. در شاهنامه حکایت پهلوانانی آمده است که میان شجاعت و خرد جمع کرده‌اند؛ مانند زال و رستم و گیو، و نیز حکایت پادشاهانی که به خرد و فرزاندگی نیز آراسته بوده‌اند؛ مانند کیخسرو. زال وقتی نزد کیخسرو می‌آید تا او را پند دهد، در ضمن سخنان خود می‌گوید:

خرد باد جان تو را رهنمای به پاکی بهماناد مغزت به جای

۵. Logos (Logic) به معنای دانش منطقی نیز از همین کلمه گرفته شده است.

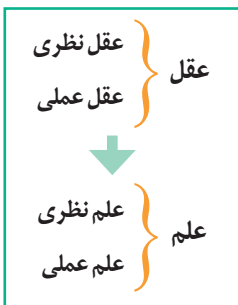
۶. فیلسوف و حکیم چینی به نام «لائوتسه» که هم‌زمان با هراکلیتوس می‌زیسته و مانند هراکلیتوس معتقد بوده که همه چیز ظهور «تائو» است.

۷. مابعدالطبیعه، ژان‌وال، ص ۹۱۸، مقاله «عقل در تاریخ فلسفه»، غلامرضا اعوانی.



دیدگاه هر اکلیتوس دربارهٔ «لوگوس» و «عقل» به آموزه‌های پیامبران الهی شباهت بسیاری دارد. در ابتدای انجیل یوحنا آمده است که «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود... همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات، وجود نیافت.»

قرآن کریم به تفصیل و با روشنی بیشتر خداوند را حکیمی توصیف می‌کند که مخلوقات، کلمات او هستند. یعنی در قرآن کریم هر حقیقتی حکم کلمهٔ خداوند را دارد. مخلوقات جهان، «کلمات وجودی» خدا هستند.<sup>۲</sup> در میان این کلمات، برخی مانند حضرت مسیح، ویژگی خاصی دارند که قرآن کریم به طور ویژه آنها را «کلمه» نامیده است.<sup>۳</sup> خداوند حکیم «کلمات بیانی» هم دارد و با بندگان خاص خود سخن می‌گوید.<sup>۴</sup> علاوه بر این دو نوع، قرآن کریم امور دیگری را هم «کلمه» نامیده است؛ مانند توحید، کلمهٔ مشترک بین موحدین<sup>۵</sup>، ایمان (کلمهٔ طیبه)<sup>۶</sup>، کفر (کلمهٔ خبیثه)<sup>۷</sup>، کلمهٔ عذاب<sup>۸</sup>، کلمهٔ فصل<sup>۹</sup>، سنت‌ها و قوانین حاکم بر جهان و انسان<sup>۱۰</sup>.



ارسطو به عقل به عنوان قوهٔ استدلال انسان، توجه ویژه‌ای داشت و توضیح داد که قوهٔ عقل بر اساس کاری که انجام می‌دهد، به عقل نظری و عقل عملی تقسیم می‌شود<sup>۱۱</sup> و بر اساس آن، دانش بشری نیز دو قسم می‌گردد:

عقل، از آن جهت که دربارهٔ اشیا و موجودات و چگونگی آنها بحث می‌کند، مانند بحث دربارهٔ خدا، کیهانشان و درجهٔ حرارت آب، عقل نظری نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم نظری نام دارد.

اما عقل، از آن جهت که دربارهٔ رفتارهای اختیاری انسان و باید‌ها و نبایدهای او، مانند باید راست بگویند، باید قانون را رعایت کند و نباید دروغ بگویند و نباید ظلم کند، عقل عملی نامیده می‌شود و دانشی که از این جهت به دست می‌آید، علم عملی نام دارد.

او انواع استدلال‌ها را در بخش منطق آثار خود تدوین کرد: استدلال تجربی را از استدلال عقلی محض جدا

۱. یوحنا یکی از یاران حضرت عیسی (علیه السلام) و نویسندهٔ یکی از چهار انجیل است.

۲. ترجمه: «و اگر آنچه درخت در زمین هست، قلم شود و دریا (مرکب شود) و هفت دریا به آن مدد رساند، کلمات الهی به پایان نرسد» (لقمان، ۲۷).

۳. ترجمه: «همانا مسیح عیسی بن مریم رسول خدا و کلمهٔ اوست» (نساء، ۱۷۱).

۴. ترجمه: «چون موسی به میعاد ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت...» (اعراف، ۷).

۵. ترجمه: «بگو ای اهل کتاب بیایید تا پرسر کلمه‌ای که بین ما و شما یکسان است بایستیم...» (آل عمران، ۶۴).

۶. ترجمه: «آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه مثلی می‌زند که کلمهٔ پاک همانند درختی پاک است...» (ابراهیم، ۲۴).

۷. ترجمه: «و مثل کلمهٔ پلید همانند درختی پلید است...» (ابراهیم، ۲۶).

۸. ترجمه: «ولی کلمهٔ عذاب بر کافران تحقق یافته است» (زمر، ۷۱).

۹. ترجمه: «و اگر کلمه فیصله بخش نبود، در میان آنان داوری می‌شد...» (شوری، ۲۱).

۱۰. ترجمه: «و کلمهٔ پروردگارت به درستی و عدل سرانجام پذیرفته است...» (انعام، ۱۱۵).

۱۱. اخلاق نیکوماخوس، ارسطو، ص ۲۰۸ و ۲۰۹؛ تاریخ فلسفه کاپلستون، ج ۱، ۳۷۵.

## بیشتر بدانیم

رנסانس به معنی نوزایی و تجدید حیات است و از نظر تاریخی به دگرگونی‌های فکری و فرهنگی‌ای گفته می‌شود که به منظور احیای فرهنگ یونان و روم باستان در قرن چهاردهم در ایتالیا آغاز شد و در قرن هفدهم همه اروپا را فراگرفت و تمدن نوین غرب را بنیان نهاد. (به درس شانزدهم کتاب تاریخ ۲ مراجعه کنید.)



کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت

کرد و کاربرد هر کدام را روشن ساخت. ارسطو انسان را با مفهوم «حیوان ناطق» تعریف کرد که در آن، مقصود از نطق، همان تفکر بود. ارسطو عقل را ذاتی انسان می‌دانست. بدین ترتیب، او تصویر روشن تری از عقل عرضه کرد.

## عقل نزد فیلسوفان دوره جدید اروپا

عقل در دوره جدید اروپا، یعنی از رنسانس تا کنون، تحولات و تطوراتی را از سر گذرانده که عمدتاً مربوط به حدود توانایی‌های عقل است.

در ابتدای رنسانس که تحولات اجتماعی و فکری معمولاً در تقابل با حاکمیت کلیسا رقم می‌خورد، عقل جایگاه ممتازی پیدا کرد و یگانه معیار و مرجع درستی و نادرستی افکار و عقاید تلقی شد؛ درحالی که قبل از آن، به خصوص در دوره اول حاکمیت مسیحیت در اروپا (حدود قرن سوم تا نهم) بزرگان کلیسا دخالت و چون و چرا کردن عقل را عامل تضعیف ایمان می‌دانستند. حتی برخی از بزرگان کلیسا عقل را امری شیطانی می‌پنداشتند و در برابر استدلال‌های عقلی می‌ایستادند و می‌گفتند که ایمان قوی از آن کسی است که در برابر چون و چراهای عقل بایستد و در ایمان خود استوار بماند.<sup>۱</sup>

البته در دوره دوم حاکمیت کلیسا، یعنی در قرن‌های دهم تا سیزدهم، فیلسوفان و حکمای مسیحی تحت تأثیر مطالعه کتاب‌های ابن سینا و ابن رشد و سایر فیلسوفان مسلمان که به زبان‌های اروپایی ترجمه شده بود، به عقل و تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند، اما از آنجا که توجه به عقل و عقلانیت با مبانی اولیه کلیسای کاتولیک سازگاری نداشت، به تدریج به گسترش عقل‌گرایی و عقب‌نشینی تفکر دینی مسیحیت شد، تا اینکه در دوره رنسانس عقل جای دین را گرفت<sup>۲</sup> و دین را

۱. علت اصلی مقابله رهبران اولیه کلیسا با عقل این بود که آنها به اموری اعتقاد داشتند که از نظر استدلال عقلی ناممکن بود؛ مانند آمدن خدا روی زمین و تجسد او در مسیح، سه تا بودن خدا در عین یکی بودن او، کشته شدن مسیح و زنده شدن دوباره او و رفتنش به آسمان و تولد انسان‌ها با گناه اولیه. تزتولیانوس، که از مدافعان سرسخت مسیحیت بوده و در حدود ۲۲۰ میلادی از دنیا رفته است، فلسفه را کفر می‌دانست و می‌گفت: «ایمان می‌آورم؛ از آن جهت که امری محال است.» وی گفته است: «پسر خدا مرد و زنده شد و ما باید به او ایمان آوریم؛ زیرا محال است کسی بمیرد و زنده شود.» مراجعه شود به: آیین کاتولیک، جورج برانتل، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، صص ۱۷۹ تا ۲۰۴.

۲. تقابل تاریخی عقل و دین در اروپا چنان گسترده بود که حتی در نام‌گذاری ادوار تاریخی نیز خود را نشان داد؛ مثلاً جلد چهارم تاریخ تمدن ویل دورانت که مربوط به دوره حاکمیت کلیساست، «عصر ایمان» نام گرفته است و جلدهای پنجم تا هفتم، به ترتیب، «رنسانس»، «اصلاح دین» و «آغاز عصر خرد» نامیده شده‌اند. به نظر می‌رسد که اصل تقابل «دین» و «عقل» از ابتدای قرون وسطی محور اصلی تحولات فکری، فلسفی و اجتماعی در اروپا بوده است؛ با این توضیح که در قرون وسطی و حاکمیت کلیسای کاتولیک، دین حاکمیت داشته و عقل تابع دین بوده است و از دوره رنسانس، عقل حاکمیت یافته و دین به صورت تابعی از عقل درآمده است.

در گوشه‌ای از زندگی انسان‌های اروپایی به حاشیه راند.

البته در همان ابتدای دورهٔ رنسانس، اختلافی میان فلاسفه آغاز شد و به تدریج رشد کرد؛ به گونه‌ای که فیلسوفان اروپا به دو دستهٔ «عقل‌گرا» و «تجربه‌گرا» تقسیم شدند. همان طور که در درس «تاریخچهٔ معرفت» در کتاب سال قبل آمد، «فرانسیس بیکن» که روش تجربی را بهترین روش برای پیشرفت زندگی بشر می‌دانست، از فیلسوفان خواست که از بت‌هایی که فلاسفهٔ قدیم برای ما ساخته‌اند، دست بردارند و فقط به آنچه از طریق تجربه به دست می‌آید تکیه کنند.

از طرف دیگر، دکارت که با ریاضیات به خوبی آشنا بود، به همهٔ توانایی‌های عقل، مانند بدیهیات عقلی، استدلال‌های عقلی محض و نیز تجربه توجه داشت. او معتقد بود که عقل می‌تواند وجود خدا و نفس مجرد انسان و اختیار او را اثبات کند. البته او دیگر به عقل به عنوان یک حقیقت برتر و متعالی در جهان و انسان، عقیده‌ای نداشت و عقل را صرفاً یک دستگاه استدلال به حساب می‌آورد.<sup>۱</sup>

اوگوست کنت در قرن نوزدهم، به طور کلی عقل فلسفی و کار عقل در تأسیس فلسفه را کاملاً ذهنی خواند و گفت که نگاه فیلسوفان به جهان و هستی، ناظر بر واقعیت نیست بلکه ساختهٔ ذهن آنان و حاصل تأملات ذهنی است. از نظر او، عقل صرفاً آنگاه که با روش تجربی و حسی وارد عمل می‌شود، به واقعیت دست می‌یابد و به «علم»<sup>۲</sup> می‌رسد. بنابراین، از نظر کنت عقل فقط از طریق علم تجربی می‌تواند به شناخت واقعیت نائل شود.

این دیدگاه به تدریج در میان فیلسوفان اروپایی گسترش یافت و در مسائل مختلف، از قبیل توانایی عقل در اثبات ماوراءالطبیعه و معرفت انسان به خود و جهان تأثیر فراوانی داشت که مواردی از آن در بخش دوم و سوم کتاب فلسفه (۱) آورده شده است.

## به کار ببندیم

با توجه به نکاتی که در این درس ارائه شده، است، محدودهٔ عملیات عقل را نزد فیلسوفان زیر بیان کنید.

۱- ارسطو	
۲- بزرگان اولیهٔ کلیسا	
۳- بیکن	
۴- دکارت	
۵- اوگوست کنت	

۱. کانت، فیلسوف قرن هجدهم آلمان، نظر خاصی در این زمینه دارد که در دوره‌های تخصصی دانشگاهی باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۲. علم از نظر اوگوست کنت منحصر به همین علم تجربی است و فلسفه، علم به حساب نمی‌آید. Science ۲.



## عقل در فلسفه (۲)

در درس قبل، ضمن بیان معنا و ماهیت عقل، دیدگاه حکیمان و فلاسفه ایران و یونان باستان و نیز دیدگاه برخی از فلاسفه اروپایی را به اجمال بیان کردیم و تفاوت‌های آن دیدگاه‌ها را نشان دادیم. در این درس می‌خواهیم با نظرات فلاسفه مسلمان در این باره آشنا شویم و نظرات آنها را تا حد امکان با نظرات فلاسفه اروپایی مقایسه کنیم.

وقتی تاریخ تمدن اسلامی را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که در این تمدن، علوم عقلی و بخصوص فلسفه گسترش فراوان و رشد چشمگیری داشته است. در این دوره تمدنی فیلسوفانی را مشاهده می‌کنیم که شهرت جهانی دارند و در طراز چند فیلسوف اول تاریخ شمرده می‌شوند. یکی از عوامل مهم توجه به عقل و عقلانیت و تفکر فلسفی در جهان اسلام، پیام الهی و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت گرامی ایشان بود.<sup>۱</sup> از این رو، عقل، در فرهنگ عمومی مسلمانان جایگاه ممتاز و ویژه‌ای به دست آورده و همواره از عقل به تجلیل یاد شده است. لذا کمتر شخصیتی را در تاریخ اسلام مشاهده می‌کنیم که در بزرگداشت عقل سخن نگفته و یا با عقل ستیز کرده باشد. این جایگاه ممتاز، سبب حرکت عمومی مسلمانان به سوی علم و دانش در حوزه‌های مختلف شد و عموم شاخه‌های دانش، از جمله فلسفه، رشد فوق‌العاده‌ای کرد. با توجه به جایگاه ممتاز عقل در فرهنگ عمومی مسلمانان، در آن دوره، مخالفت مستقیم و صریح با عقل کمتر صورت می‌گرفت و کسی علیه عقل سخن نمی‌گفت. به همین جهت، مخالفت برخی از جریانات فکری با عقل، در شکل‌های دیگری ظهور کرد که عمده آنها عبارت‌اند از:

۱ تنگ و محدود کردن دایره اعتبار و کارآمدی عقل در عین پذیرش آن؛

۲ مخالفت با فلسفه و منطق، تحت عنوان دستاوردی یونانی و غیر اسلامی.

در شکل اول، این جریان‌ها می‌کوشیدند نشان دهند که برخی روش‌های عقلی در مسائل دینی کاربردی ندارند و کسانی که از این روش‌ها استفاده می‌کنند، مرتکب خطا می‌شوند و به دین آسیب وارد می‌کنند.

۱. در درس نهم در این باره بیشتر توضیح خواهیم داد.

یکی از افرادی که دربارهٔ استدلال و برهان اظهار نظر کرده، ابن تیمیّه است. وی می‌گوید نه «برهان» و نه «تمثیل»، در الهیات و مابعدالطبیعه قابل استفاده نیستند؛ زیرا تمثیل حجتی است که در آن، حکمی را برای چیزی از راه شباهت آن با چیز دیگر ثابت می‌کنند؛ در حالی که خداوند شبیه و نظیر ندارد. در قیاس برهانی نیز کلیت کبری یک شرط اساسی است و باید به‌طور مساوی شامل همهٔ افراد شود؛ در حالی که قرار گرفتن خداوند با تعدادی از افراد به‌طور مساوی محال است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «هر مجموعهٔ منظّمی یک نظم‌دهنده می‌خواهد»، این قضیه از نظر برهان هم شامل نظم‌های انسانی مانند یخچال و کولر می‌شود و هم شامل جهان خلقت. در هر دو مورد «نظم‌دهنده» لازم است؛ یعنی هم خدا نظم‌دهنده است و هم انسان. پس انسان شبیه خدا می‌شود و هم‌ردیف او می‌گردد. در حالی که خدا شبیه و هم‌ردیف انسان نیست و بنابراین، نمی‌توان از برهان برای اثبات این قبیل امور استفاده کرد.<sup>۱</sup>

فیلسوفان پاسخ می‌دهند که درست است که هم انسان نظم‌دهنده است و هم خدا، اما این شباهت به معنای یکسانی آن دو نیست؛ زیرا نظم‌دهندگی خداوند کامل است و هیچ خللی در آن نیست. اما نظم‌دهندگی انسان ناقص است و همواره می‌تواند کامل‌تر شود.

**بررسی:** نظر شما در این باره چیست؟ آیا در برهان، هم‌ردیفی میان خدا و مخلوق اتفاق می‌افتد؟ دربارهٔ تمثیل چه می‌گویید؟ آیا فلاسفه در استدلال‌های خود از تمثیل استفاده می‌کنند؟

.....  
 .....

دسته‌ای از دانشمندان علم کلام<sup>۲</sup> که اشاعره نام دارند، معتقدند که هیچ کاری ذاتاً خوب یا بد نیست و عقل هم نمی‌تواند خوبی یک کار و بدی کار دیگر را تشخیص دهد و سپس بگوید که خدا حتماً این قبیل کارها را انجام می‌دهد و آن قبیل کارها را انجام نمی‌دهد. این، به معنی محدود کردن قدرت اختیار خداست؛ در حالی که خدا

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۴۵ (ابن تیمیّه در سال ۶۶۱ هجری در منطقه حرّان، میان موصل و شام، متولد شد و در کودکی به دمشق مهاجرت کرد. وی در فقه و اصول و حدیث و کلام و تفسیر تحصیل کرد و از بزرگان مذهب حنبلی گردید. البته به دلیل افکار و بیانات سخت و تندی که علیه دیگر مذاهب اسلامی داشت، بارها به زندان افتاد تا اینکه در سال ۷۲۸ هجری در زندان دمشق درگذشت.)

۲. علم کلام یکی از شاخه‌های علوم دینی است که دربارهٔ عقاید یک دین، مانند اعتقاد به توحید و معاد بحث می‌کند. دانشمندی این شاخهٔ علمی را «متکلم» می‌گویند. اشاعره گروهی از متکلمین هستند که بین قرن سوم و چهارم هجری به‌صورت یک جریان فکری بزرگ در میان مسلمانان اهل سنت درآمدند. شخصیت بارز آنها ابوالحسن اشعری است که در حدود ۳۳۰ هجری وفات یافته است. در مقابل این گروه، جریان دیگری به نام معتزله قرار دارد که قبل از اشاعره پیدا شدند و شکل گرفتند. اولین رهبر آنان واصل بن عطاءست که در سال ۱۳۱ هجری درگذشته است. دیگر رهبر مشهور آنان قاضی عبدالجبار است که در سال ۴۱۵ هجری از دنیا رفته است. (آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲، کلام و عرفان.)





### بیشتر بدانیم

از ابتدای شکل‌گیری فلسفه، کتاب‌هایی علیه فیلسوفان نوشته شده که یکی از مشهورترین آنها کتاب «تهافت الفلاسفه» (تناقض‌گویی‌های فیلسوفان) نوشته ابو حامد محمد غزالی متوفی ۵۰۵ هجری است. این کتاب ضربه سنگینی بر جریان عقل‌فلسفی وارد ساخت. هنوز نیم قرن نگذشته بود که کتاب دیگری با عنوان «مصارعة الفلاسفه» (بر زمین زدن و به خاک رساندن فلاسفه) نوشته محمد بن عبدالکریم شهرستانی وارد عرصه شد و ضربه‌ای دیگر وارد کرد. نوک پیکان هر دو کتاب هم متوجه ابن‌سینا بود. حمله غزالی بی‌پاسخ نماند و این رشد اندلسی با تألیف کتاب «تهافت‌التهافات» (تناقض‌گویی‌های تناقض‌گو) به دفاع از فلسفه برخاست. چندی بعد نیز خواجه نصیرالدین طوسی با نوشتن کتاب «مصارع‌المصارع» (به خاک رساندن به خاک رساننده) سستی و ضعف اندیشه‌های شهرستانی را آشکار ساخت.<sup>۱</sup>

۱. ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ابراهیمی دینانی، ج ۱، ص ۲۶۶

قادر مطلق است و هیچ چیزی قدرت او را محدود نمی‌کند. هر کاری که او دستور دهد، همان خوب است و هر کاری که او منع کند، همان بد است. به این نظر می‌گویند: «حسن و قبح شرعی».

در مقابل، فلاسفه عقیده دارند که برخی از افعال حقیقتاً کمال محسوب می‌شوند و خوب‌اند و عقل می‌تواند خوبی آنها را تشخیص دهد؛ مانند عدل و راست‌گویی برخی از افعال نیز حقیقتاً نقص و عیب‌اند و بد شمرده می‌شوند و عقل می‌تواند به بدی آنها پی ببرد؛ مانند ظلم و دروغ‌گویی. بنابراین، ما می‌توانیم به کمک عقل خود بدانیم که خداوند که یک وجود کامل است و نقص در او راه ندارد، حتماً به عدل رفتار می‌کند نه به ظلم، گرچه بر هر کاری تواناست و این به معنای محدود کردن خدا نیست بلکه به این معناست که خداوند منزّه از ظلم کردن است. این دیدگاه را «حسن و قبح عقلی» می‌گویند.<sup>۱</sup>

**بررسی:** این دو دیدگاه را بررسی و مقایسه کنید و سپس از آنها نتیجه‌گیری نمایید.

.....  
 .....

شکل دوم مخالفت با عقل، به صورت مخالفت با فلسفه که بالاترین مرحله تعقل و خردورزی است، ظهور کرد. از ابتدای رشد فلسفه در جهان اسلام تاکنون، همواره کسانی گفته‌اند که دانش فلسفه از یونان وارد جهان اسلام شده و در بردارنده عقاید کسانی مثل سقراط، افلاطون و ارسطوست و این عقاید با عقاید اسلامی سازگار نیست.

در پاسخ به این سخن، فلاسفه می‌گویند جدا از اینکه بسیاری از آرای فیلسوفانی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو با آموزه‌های اسلامی سازگاری دارد، باید توجه کنیم که فلسفه دانش و شاخه‌ای از معرفت است که هر فردی از هر ملت و نژادی می‌تواند وارد این شاخه از دانش بشود و درباره مسائل آن، که مربوط به هستی و حقیقت اشیاست، بیندیشد و تحقیق کند. دانش فلسفه به معنی پیروی و تقلید از

۱. مجموعه آثار استاد مطهری، ج ۱، بخش عدل الهی، صص ۴۸ تا ۵۴ (متکلمین معتزله هم دیدگاهی نزدیک به فلاسفه دارند که نیازی به ذکر آن نیست).

فیلسوفان نامدار نیست، بلکه به معنای بحث استدلالی درباره حقیقت اشیا است، البته همان طور که در سایر شاخه‌های دانش می‌توان از آرا و نظرات دیگران استفاده کرد، در این دانش نیز بهره‌گیری از دستاوردهای متفکران دیگر ضروری است لکن این استفاده همراه با نقد و بررسی قوت دلایل ارائه شده توسط آنهاست زیرا در درستی و نادرستی یک دانش عقلی فقط استدلال است که داور می‌کند، نه یونانی یا ایرانی یا چینی بودن اندیشمند.

## عقل نزد فیلسوفان مسلمان

### بیشتر بدانیم

فارابی و به تبع او ابن سینا معتقد بودند که خداوند، ابتداء عقل آفریده و عالم ماده از طریق عقل دهم خلق شده است.

فیلسوفان مسلمان، از فارابی تا علامه طباطبایی و سایر فیلسوفان عصر حاضر، درباره هر دو کاربرد عقل سخن گفته و کتاب‌ها نوشته‌اند:

۱. عقل، به عنوان وجودی برتر و متعالی در هستی؛

۲. عقل، به عنوان قوه استدلال و شناخت.

### ۱. عقل، به عنوان موجود متعالی و برتر از ماده

فیلسوفان مسلمان، روشن تر و دقیق تر از هراکلیتوس مرتبه‌ای از موجودات را که حقیقت وجودشان مجرد از ماده است، اثبات کرده و نام آن مرتبه را عالم عقول گذاشته‌اند. از نظر فارابی و ابن سینا اولین مخلوق خدا عقل اول است که موجودی کاملاً روحانی و غیرمادی است و عقول دیگری نیز به ترتیب از عقل اول به وجود آمده‌اند. این موجودات مجرد که فوق عالم طبیعت‌اند و فیض خداوند از طریق آنها به عوالم دیگر می‌رسد، عالم عقول را تشکیل می‌دهند.

غیر این عقل تو، حق را عقل هاست که بدان تدبیر اسباب سماست<sup>۱</sup>

آنان می‌گویند عقلی که در انسان هست و به او توانمندی اندیشیدن می‌دهد نیز پرتوی از همان عالم عقول است که اگر تربیت شود و رشد کند، علاوه بر استدلال کردن، می‌تواند حقایق را آن گونه که عقول درک می‌کنند، بیابد و مشاهده کند. یکی از عقول عالم عقل، «عقل فعال» نام دارد؛ این عقل، عامل فیض‌رسانی به عقل انسان هاست. فارابی می‌گوید:

#### واجب الوجود

عقل اول

عقل دوم

عقل سوم

عقل چهارم

عقل پنجم

عقل ششم

عقل هفتم

عقل هشتم

عقل نهم

عقل دهم

#### عالم طبیعت

۱. رساله علی بن ابی طالب و فلسفه الهی علامه طباطبایی مترجم: سید ابراهیم سید علوی، صص ۱۶ تا ۲۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر پنجم.

مقام و منزلت عقل فعال نسبت به انسان، مانند آفتاب است نسبت به چشم. همان طور که آفتاب نوربخشی می‌کند تا چشم انسان ببیند و بینا شود، عقل فعال نیز نخست چیزی به قوهٔ عقلی آدمی می‌رساند به طوری که فعالیت عقلی برای انسان ممکن می‌شود و در نتیجه، عقل شروع به فعالیت می‌کند و به ادراک حقایق نائل می‌شود.<sup>۱</sup>

ملاصدرا، فیلسوف بزرگ عصر صفویه، در کتابی به نام «شرح اصول کافی» احادیث کتاب کافی را شرح کرده است. اولین حدیث این کتاب، حدیثی است از امام باقر علیه السلام دربارهٔ عقل. امام می‌فرماید: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او گفت: نزدیک شو! عقل بلافاصله نزدیک شد. دوباره گفت: برگرد! عقل بلافاصله برگشت. در این هنگام، خداوند فرمود قسم به عزت و جلال خودم هیچ مخلوقی را نیافریدم که نزد من از تو محبوب‌تر باشد. من تنها تو را لایق امر کردن می‌دانم و تنها تو را از امور ناشایست بازمی‌دارم. در نتیجه، تنها تو را مجازات می‌کنم و تنها به تو پاداش می‌دهم.»<sup>۲</sup>

صدرالمتهلین در توضیح این حدیث می‌گوید: «این موجود که اشرف مخلوقات و محبوب‌ترین آنها به شمار می‌آید و عقل نام دارد، چیزی جز حقیقت روح اعظم نیست، و روح اعظم همان نفحة الهی است که خداوند هنگام آفرینش، در وجود آدم دمید.»<sup>۳</sup>

با مطالعهٔ سخن امام باقر علیه السلام و بیان ملاصدرا، به سؤال‌های زیر پاسخ دهید.

۱ معنا و مفهوم فلسفی به سخن آمدن عقل چیست؟ نظر کدام فیلسوف یونانی با این عبارت قرابت و نزدیکی دارد؟

.....

۲ از فرمان خداوند به عقل برای نزدیک شدن و دور شدن و اطاعت آن توسط عقل چه برداشتی دارید؟

.....

۳ برداشت فلسفی صدرالمتهلین از این سخن امام باقر علیه السلام چیست؟

.....

۱. آرای مدینهٔ فاضله، ص ۸۱.

۲. اصول کافی، ج ۱، حدیث اول.

۳. این جملهٔ آخر ملاصدرا به آیاتی از قرآن کریم اشاره می‌کند که دربارهٔ خلقت انسان است، از جمله به این آیه: «اذ قال ربُّک للملائکة انی خالق بشرٍ من طین. فاذا سوَّیْتُهُ و نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُوْحِ قَدُّوْا لَہِ سَاجِدِیْنَ» (صص ۷۲ و ۷۳). برای توضیح بیشتر به کتاب ماجرای فکر فلسفی، ج ۲، ص ۳۳۶ مراجعه کنید.

## ۲. عقل به عنوان دستگاہ تفکر و استدلال

عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که همه راه‌های عقلی شناخت و انواع استدلال‌ها، از جمله استدلال تجربی، تمثیل و برهان عقلی محض، هر کدام در جایگاه خود روشی درست برای کسب دانش به حساب می‌آیند. آنان می‌گویند «ما فرزندان دلیل هستیم.»<sup>۱</sup> و هر نظر و هر مکتب و آیینی را که دلایل استوار عقلی داشته باشد، می‌پذیریم. ابن سینا می‌گوید: «هر کس که عادت کرده سخنی را بدون دلیل بپذیرد، از حقیقت انسانی خارج شده است.»<sup>۲</sup>

فارابی و ابن سینا می‌گویند عقل در هنگام تولد به صورت یک استعداد است که باید تربیت شود تا رشد کند یعنی همان طور که انسان مراحل کودکی، نوجوانی و جوانی را می‌گذراند و رشد جسمی او تکامل می‌یابد، عقل نیز با تربیت مرحله‌ای را طی می‌کند و کامل می‌شود.

اولین مرحله عقل، عقل هیولائی نام دارد و آن هنگامی است که انسان هیچ ادراک عقلی ندارد، اما استعداد و آمادگی درک معقولات را دارد، مانند نوزادی که تازه متولد شده است.

دومین مرحله، عقل بالملکه نام دارد. در این مرحله عقل درکی اولی از قضایای ضروری پیدا می‌کند، مثلاً می‌داند که یک چیز نمی‌تواند هم باشد و هم نباشد. در این مرحله انسان می‌تواند دانش‌ها را کسب کند.

سومین مرحله، عقل بالفعل نام دارد. در این مرحله، عقل شکوفا شده و به فعلیت رسیده و با تمرین و تکرار دانش‌هایی را کسب کرده است.

چهارمین مرحله عقل بالمستفاد نام گرفته است، زیرا در این مرحله انسان به طوری بردانش‌هایی که کسب کرده مسلط است که از هر کدام که بخواهد می‌تواند استفاده کند، مانند یک استاد ریاضی که هر مسئله ریاضی را جلوی او بگذارند، به راحتی حل می‌کند.

### بررسی\*

آیا دیدگاه فیلسوفان اسلامی درباره عقل به معنای دستگاہ تفکر و استدلال میان سایر فیلسوفان هم رواج دارد؟ پاسخ خود را با توجه به آنچه در کتاب سال قبل و درس‌های پیش آموخته‌اید، مطرح کنید.

.....

.....

با توجه به این مبنای مشترک، عموم فیلسوفان مسلمان عقیده دارند که:

۱ پذیرش هر اعتقاد و آیینی نیازمند استدلال عقلی است؛ هر چند این استدلال عقلی برای سطوح مختلف جامعه متفاوت است و حجّت و دلیل هر کس به اندازه توان و قدرت فکری اوست. بنابراین، ایمانی ارزشمند

۱. نحن ابناء الدلیل.

۲. مَنْ تَعَوَّدَ أَنْ يُصَدِّقَ بِغَيْرِ دَلِيلٍ فَقَدْ اُنْخَلَعَ مِنَ كِسْوَةِ الْإِنْسَانِيَةِ (الاشارات و التنبیہات).



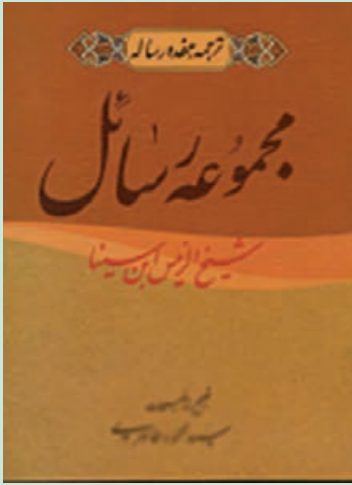
است که پشتوانهٔ عقلی داشته باشد. ایمانی که از این پشتوانه تهی است، ارزش چندانی ندارد و چه بسا انسان را به سوی کارهای غلط و اشتباه نیز بکشانند.

۲ عقل بهترین ابزار برای تفکر در آیات و روایات است. ما به کمک عقل در آیات قرآن می‌اندیشیم و با تفکر و تدبّر در آیات، به معارف قرآن پی می‌بریم. به همین جهت برخی از فیلسوفان، از جمله ملاصدرا و علامه طباطبایی کتاب‌های بسیار ارزشمندی در تفسیر قرآن نوشته‌اند و از این طریق به حقایق بسیاری دست یافته‌اند.

۳ فیلسوفان مسلمان با اینکه اساس پذیرش هر اعتقاد و آیینی را استدلال عقلی می‌دانند، راه کسب معرفت را به عقل منحصر نمی‌کنند بلکه حس و شهود را هم معتبر می‌دانند. از این رو، برخی از آنان تلاش می‌کردند با تربیت خود و تهذیب نفس به معرفت شهودی دست یابند. آنان همچنین وحی را عالی‌ترین مرتبهٔ شهود می‌شمارند که به پیامبران الهی اختصاص دارد. انبیای الهی از این طریق به برترین دانش‌ها و معارف دست می‌یابند و آن دانش‌ها را در اختیار انسان‌های دیگر قرار می‌دهند.

از نظر فیلسوفان مسلمان، استدلال عقلی، شهود و وحی هر سه ما را به حقیقت می‌رسانند و لذا در موضوعات مشترک حتماً به یک نتیجه خواهند رسید و مؤید یکدیگر خواهند بود. البته ما انسان‌ها چون توانمندی‌های عقلی محدود و متفاوتی داریم، ممکن است از استدلال عقلی درست استفاده نکنیم و به نتیجه‌های نادرست برسیم و احساس کنیم میان دستاوردهای عقلی ما و داده‌های وحی تعارض‌هایی وجود دارد. در این قبیل موارد باید تلاش علمی خود را افزایش دهیم، از دانش دیگران بهره ببریم تا بتوانیم خطاهای خود را اصلاح نموده و از توهم و گمان تعارض میان یافته‌های عقلی و دستاوردهای وحیانی رهایی یابیم. از این رو، ملاصدرا می‌گوید: «امکان ندارد که احکام و قوانین دین حق و روشن الهی با دانش و معرفت یقینی و قطعی در تقابل باشد و نفرین بر آن فلسفه‌ای که قوانینش با قرآن و سنت مخالف و متضاد باشد و با آنها مطابقت نکند.»<sup>۱</sup>

۱. الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۳۰۳ (رجوع شود به کتاب فلسفه الهی از منظر امام رضا علیه السلام از عبدالله جوادی آملی و کتاب قرآن و عرفان و برهان از حسن حسن‌زاده آملی و کتاب علی علیه السلام و فلسفه الهی از مرحوم علامه طباطبایی.)



ابن سینا رساله‌ای به نام «معراجیه» دارد. وی در مقدمه این رساله می‌گوید: «شریف‌ترین انسان و عزیزترین انبیا و خاتم رسولان ﷺ چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل، امیرالمؤمنین علی که ای علی، چون می‌بینی که مردم با انواع نیکی‌ها به سوی خالق خود تقرب می‌جویند، تو به انواع تعقل و تفکر به او تقرب جوی تا از آنان سبقت گیری»<sup>۱</sup> و این خطاب جز با چنین بزرگی ممکن نبود؛ زیرا او (علی) در میان خلق مانند «معقول» در میان «محسوس»<sup>۲</sup> بود، لاجرم چون با دیده بصیرت به ادراک اسرار شنافت، همه حقایق را دریافت و دیدن یک حکم دارد که گفت، «اگر پرده کنار رود، بر یقین من افزوده نمی‌شود.»<sup>۳</sup>

درباره گفته ابن سینا فکر کنید و بگویید:

۱ به نظر شما عبادت با انواع تعقل چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

.....

۲ توصیفات ابن سینا از پیامبر ﷺ و امام علی علیهما السلام نشان دهنده چیست؟

.....

۳ با توجه به شخصیت فلسفی ابن سینا، این بیان وی چه پیامی در بردارد؟

.....

۱. «یا علی، إذا رأيت الناس يتقربون إلى خالقهم بأنواع البر تقرب أنت إليه بأنواع العقل تسبهم.» این جمله با اندکی تفاوت در کتاب‌های مشکاة الانوار و حلیة الاولیاء آمده است (موسوعة الامام علی، محمد محمدی ری شهری، ج ۸، ص ۴۰۶ پاورقی).  
امیرالمؤمنین که لذت عبادت با عقل را چشیده بود، می‌فرماید: «ما عبد الله بشيء أفضل من العقل...؛ خداوند با چیزی بهتر از عقل عبادت نشده است...» (اصول کافی، ج ۱، ص ۲۸).

۲. امور معقول، مانند فرشتگان، امور محسوس مانند حیوانات و گیاهان و جمادات.

۳. «لو كُشف الغطاء ما زددت يقينا» (بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۹ ص ۲۰۹)؛ مقصود امام این است که ایمان و یقین من به آخرت مانند ایمان و یقین کسی است که با چشم خود آخرت را مشاهده می‌کند.

۱ عامل اصلی توجه به عقل و عقلانیت در جهان اسلام چه بود؟

.....

.....

۲ مخالفت با عقل در جهان اسلام در چه قالب‌ها و اشکالی صورت می‌گرفت؟ چرا؟

.....

.....

۳ در مورد رابطه عقل و دین چه تفاوت اساسی میان فیلسوفان مسلمان با رهبران کلیسا وجود دارد؟

.....

.....

۴ چرا فیلسوفان مسلمان به دو گروه عقل‌گرا و تجربه‌گرا تقسیم نشدند؟

.....

.....

برای مطالعه بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید.

- ۱ ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، غلامحسین ابراهیمی دینانی، ج ۱ و ۲.
- ۲ آشنایی با علوم اسلامی، استاد مطهری، ج ۲ (کلام و عرفان).
- ۳ نصیرالدین طوسی فیلسوف گفت‌وگو، غلامحسین ابراهیمی دینانی.
- ۴ هزاره ابن سینا (مجموعه مقالات و سخنرانی‌ها، اسفند ۱۳۵۹).
- ۵ عدل الهی، استاد مطهری، انتشارات صدرا.
- ۶ علی و فلسفه الهی، علامه طباطبایی.
- ۷ عقل و اعتقاد دینی، جمعی از نویسندگان، انتشارات طرح نو.
- ۸ علم، عقلانیت و دین، امیرعباس علی زمانی، دانشگاه قم.
- ۹ دفاع از عقلانیت، محمد فنایی اشکوری، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.